

بخشی از کتاب سخت تر از سخت

(زندگی نامه افراد موفق)

اثر شبنم مرزبان و دکتر شهریار مرزبان

ای که با تو شروع کارها زیبا تر
آغاز سخن تو را صدا باید کرد ...

هر سختی یک هدیه است
بدون سختی ها هیچ کدام از ما رشد نمی کنیم
(تونی رابینز)

سرشناسه	: مرزبان، شبنم، ۱۳۷۰، مرزبان، شهریار، ۱۳۶۸
عنوان و نام پدیدآور	: سخت تر از سخت: زندگی‌نامه افراد موفق/گرداوری شبنم مرزبان، شهریار مرزبان.
مشخصات نشر	: ایلام: بازاندیشی، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهري	: ۳۷۲ ص: مصور.
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۹۶۹۸۹-۸-۳
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
پاداشرت	: کتابنامه.
عنوان دیگر	: زندگی‌نامه افراد موفق.
موضوع	: مردم موفق - سرگذشت‌نامه - موفقیت
موضوع	: Successful people - Biography - Success
شناسه افزوده	: مرزبان، شهریار، ۱۳۶۸
دی‌بندی کنگره	BF۶۳۷
دی‌بندی دیوبنی	۱۵۸/۱
شماره کتابشناسی ملی	۸۴۴۱۵۰۴
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیبا

سخت تر از سخت

(زندگی نامه افراد موفق)

گرداوری: شبنم مرزبان و شهریار مرزبان

طراحی جلد: سحر خردمند

صفحه آرایی: شهریار مرزبان

چاپ و صحافی: انتشارات بازاندیشی

چاپ اول: ۱۴۰۰ / تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۹۹,۰۰۰ تومان

پشتیانی آنلайн و خرید اینترنتی از سایت علم ما:
www.ELMEMA.com
 مرکز پخش: ۰۹۱۶ ۴۰۵ ۲۳۷۳

تمام حقوق برای مولف اثر محفوظ است. هیچ بخشی از این اثر بدون اجازه کتبی قابل تکثیر یا چاپ مجدد نمی باشد و متخلفین به موجب بند ۵ ماده ۲ قانون حمایت از ناشران تحت پیگرد قانونی قرار می گیرند.

سَخت تر از سخت

(زندگی نامه افراد موفق)

بک کتاب خوب برای اینکه باور کنید
سختی ها و مشکلات برای همه‌ی ما وجود دارد.
مهم این است که شما چقدر سخت تر از سختی های زندگی باشید.

گردآوری:

شبnum مرزبان

شهریار مرزبان

تقدیم به

از طرف



تقدیم به

شما!

که سخت تر از سخت هستید

و برای رشد خود این کتاب را انتخاب کردید...

تابستان ۱۴۰۰

فهرست مطالب

	پیش گفتار
۱	
۹	۱. لیزی ولاسکر (نویسنده و سخنران)
۱۴	۲. ماریا شاراپووا (تیسسور آلمانی)
۱۹	۳. نیک وی آچیچ (انسان بی حد و مرز)
۲۵	۴. استی芬 هاوکینگ (فیزیکدان)
۳۲	۵. وارن بافت (سرمایه‌گذار موفق)
۴۲	۶. بیل گیتس (موسس مایکروسافت)
۴۸	۷. الکساندر گراهام بل (مخترع تلفن و...)
۵۸	۸. نیکولا تسلا (نابغه خلاق و دانشمند دیوانه)
۷۲	۹. ایدا لاولیس (اولین برنامه ساز رایانه، جادوگر اعداد)
۷۸	۱۰. کورت گودل (بزرگ ترین منطقه‌دان)
۸۱	۱۱. ماری کوری (فیزیکدان و شیمی‌دان، اولین زنی که دو جایزه نوبل گرفت)
۸۶	۱۲. اپرا وینفری (بانفوذ ترین زن در جهان)
۹۲	۱۳. جف بزووس (موسس سایت آمازون)
۹۹	۱۴. پروفسور محمود حسابی (پدر علم فیزیک ایران)
۱۰۳	۱۵. لیلا اسفندیاری (بانوی کوهستان)
۱۰۶	۱۶. انوشه انصاری (اولین زن گردشگر فضایی)
۱۱۱	۱۷. میرزاده عشقی (خالق اولین اپرای ایرانی)
۱۱۶	۱۸. آگاتا کریستی (پروفوژن ترین نویسنده جهان)
۱۲۰	۱۹. احمد پارسا (پدر دانش گیاه‌شناسی نوین ایران)
۱۲۴	۲۰. کارلوس گون (قاتل هزینه‌ها)
۱۲۸	۲۱. توماس واتسون میلیارد IBM
۱۳۴	۲۲. مارک کیوبین (از خبره‌ترین سرمایه‌داران نسل جدید آمریکا)
۱۳۹	۲۳. سام والتون (وال مارت امپراتور صنعت خرد هفدهمی)
۱۴۴	۲۴. ری کراک (استاد دانشگاه همبرگر)
۱۵۶	۲۵. ورنر زیمنس (بنیانگذار ابر شرکت زیمنس)
۱۶۳	۲۶. سیمین دانشور (نخستین زن ایرانی داستان نویس حرفه‌ای)
۱۶۷	۲۷. لری پیج (بنیانگذار گوگل)
۱۷۳	۲۸. امید کردستانی (محبوب ترین مدیر دره سیلیکون)
۱۷۷	۲۹. کریستوف گاردنر (کارآفرین بزرگ آمریکایی)
۱۸۱	۳۰. ناپلئون هیل (استاد بزرگ موفقیت)
۱۸۸	۳۱. آنthonی رابینز (سخنران انگیزشی، مربی منتهای کارایی)
۱۹۳	۳۲. مجید سمیعی (برترین جراح مغز جهان)
۱۹۷	۳۳. آلبرت انیشتین (بزرگترین فیزیکدان تمام دوران)
۲۰۸	۳۴. استیو جابز (بنیانگذار و مدیر عامل شرکت اپل)

۲۱۸	۳۵. پیپر امیدیار بنیانگذار شرکت eBay
۲۲۶	۳۶. ژوزه ساراماگو (نویسنده رمان کوری و برنده نوبل ادبیات)
۲۳۰	۳۷. فرزاد ناظم (مدیر فی یاهو)
۲۳۴	۳۸. رنه لاینک (مخترع گوشی پزشکی)
۲۳۷	۳۹. باربارا دی آنجلیس (نویسنده، روان‌شناس و سخنران)
۲۴۱	۴۰. آندريو کارنگی (بنیان‌گذار شرکت فولاد کارنگی)
۲۵۳	۴۱. آلن تورینگ (پدر علم کامپیوتر مدرن)
۲۶۱	۴۲. الکساندر فلمینگ (کاشف پنی‌سیلین و لیزوزیم)
۲۷۰	۴۳. سوییچیرو هوندا (بنیانگذار شرکت هوندا موتور)
۲۷۸	۴۴. ماریا خورسند (بنیان‌گذار فناوری بلوتوث)
۲۸۰	۴۵. شکوه السادات هاشمی (کارآفرین، مخترع سوسک کش امحاء)
۲۸۳	۴۶. یاسمن مویدی (حالمق روش برای تونیک)
۲۸۶	۴۷. زهره صداقت (کارآفرین و بانوی اول کشوری در رشتہ پوشک)
۲۸۹	۴۸. مرضیه سنوئی محصل (کارآفرین در حوزه صنعت و کشاورزی)
۲۹۲	۴۹. سهیلا سلحشور کردستانی (استاد دانشگاه، مخترع و کارآفرین)
۲۹۶	۵۰. شهرزاد رفعتی بنیانگذار شرکت BroadbandTV
۳۰۰	۵۱. رکسانا ورزا (کارآفرین، مدیرعامل بزرگترین پرديس شركت‌های نوپا)
۳۰۳	۵۲. جیمز وات (فیزیکدان، مخترع و پدر انقلاب صنعتی)
۳۱۲	۵۳. بیوهانس گوتنبرگ (اولین مخترع ماشین چاپ)
۳۱۷	۵۴. گولیلیمو مارکونی (برنده جایزه نوبل و توسعه دهنده رادیو)
۳۲۷	۵۵. توماس ادیسون (مخترع، کارآفرین و توسعه دهنده لامپ)
۳۳۵	۵۶. مریم میرزاخانی (اولین ریاضی‌دان زن برنده مدال فیلدز)
۳۴۱	۵۷. ونسان ون گوگ (نقاش)
۳۴۷	۵۸. لئوناردو داوینچی (نقاش، دانشمند، مخترع، نویسنده و...)
۳۵۶	۵۹. جک کنفیلد (نویسنده و سخنران انگیزشی)
۳۶۰	۶۰. جیم ران (کارآفرین، نویسنده و سخنران انگیزشی)
۳۶۴	ویژگی‌های افراد سخت تراز سخت
۳۶۶	تمرین: داستان خودت رو بنویس!
۳۶۸	درباره گروه آموزشی و مشاوره ای علم ما
۳۶۹	مربي شخصي در زندگي و كسب و كار (کوچينگ دكتور مرزبان)
۳۷۰	ساير كتاب هاي ما
۳۷۱	منابع

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)

پیش گفتار

همه‌ی ما انسان‌ها در مسیر زندگی با سختی و مشکلاتی مواجه می‌شویم، در آن لحظه احساس می‌کنیم که راهی نداریم، به پایان خط رسیدیم و یا با صدای بلند فریاد می‌زنیم **چرا من!** توقع اینکه همان لحظه بلند شویم و زندگی خودمان را تغییر بدھیم شاید زیادی باشد، ولی! می‌شود همان لحظه بلند شد و فقط یک قدم کوچک برداشت.

در مسیر سخت زندگی، مغز و احساس ما بصورتی واکنش نشان می‌دهد که انگار تنها هستیم و سختی فقط برای ما وجود دارد. احساس درماندگی و بازنده بودن به خود می‌گیریم و دست از انجام کار درست بر می‌داریم. ولی اگر بدانیم تنها نیستیم و اکثر افراد موفق و بزرگ در سطح ایران و جهان هم، همین شرایط سخت یا حتی بدتر را داشتند، قطعاً به تلاش خود ادامه می‌دهیم.

در این کتاب به زندگی نامه افرادی اشاره می‌کنیم که با وجود سختی‌ها و مشکلات، مسیر موفقیت خود را طی کردند و به بهترین خود تبدیل شدند. در پایان هر زندگی نامه، به ویژگی‌های برجسته این افراد اشاره می‌کنیم و در پایان کتاب لیستی در اختیار شما قرار می‌دهیم از ویژگی‌هایی که برای اینکه سخت تر از سخت باشید، به شما کمک زیادی می‌کند.

توجه: این کتاب شامل هدایای آموزشی آنلاین می‌شود!



برای اطلاعات بیشتر به سایت علم ما مراجعه کنید یا به شماره ۰۹۱۶ ۴۰۵ ۲۳۷۷۳ در واتس اپ پیام دهید.

بخشی از کتاب سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق) اثر شبنم مرزبان و دکتر شهریار مرزبان

WWW.ELMEMA.COM

راه‌های ارتباطی با ما

وب سایت علم ما:	www.ELMEMA.com
ایمیل علم ما:	ELME_MA@yahoo.com
کanal تلگرام علم ما:	t.me/ELMEMA
تلگرام دکتر مرزبان:	t.me/Shahryar_Marzban
ایнстاگرام علم ما:	instagram.com/ELME.MA/
ایnstagram دکتر مرزبان:	instagram.com/Shahryar_Marzban/
واتس اپ علم ما:	۰۹۱۶ ۴۰۵ ۲۳۷۷۳





۱. لیزی ولاسکز^۱ (نویسنده و سخنران)



لیزی ولاسکز در ۱۳ مارس سال ۱۹۸۹ در تگزاس در ایالات متحده متولد شد و نخستین فرزند خانواده‌اش بود. او یک ماه زود به دنیا آمد و هنگام تولد فقط یک کیلو و دویست گرم وزن داشت. خودش می‌گوید در بیمارستان به والدینش گفتند دخترتان ممکن است هرگز نتواند چهار دست و پا ببرود، راه برود، حرف بزند، فکر کند یا هیچ کاری را خودش انجام بدهد. شاید طبیعی بود اگر مادر و پدر جوان شکایت می‌کردند که چرا باید نخستین فرزند ما به همه‌ی این گرفتاری‌های ناشناخته مبتلا باشد؟ ولی مادر و پدر لیزی به پزشکان گفتند می‌خواهند نوزادشان را ببینند، او را در آغوش بگیرند، به خانه ببرند،

^۱ - Lizzie Velásquez

بخشی از کتاب سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق) اثر شبنم موزبان و دکتر شهریار موزبان
برای سفارش کتاب به سایت علم ما مراجعه کنید: WWW.ELMEMA.com

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



به او عشق بورزنده تمام تلاش و توانایی شان را برای خوب بزرگ کردنش به کار بگیرند. او می‌گوید والدین دقیقاً همین کار را کردند.

لیزی مبتلا به نوعی سندرم نادر و ناشناخته است که بجز او فقط دو نفر دیگر در دنیا به آن مبتلا هستند. بدنش صفر درصد چربی دارد و هرگز، هرچقدر هم که غذا بخورد، چاق نمی‌شود. او هرگز بیش از ۲۹ کیلوگرم وزن نداشته است. هرچند که به بی‌اشتهاای هم مبتلا نیست و در واقع دریافتی انرژی از بدنش روزانه ۵۰۰۰ کیلوکالری است. او باید هر ۱۵ دقیقه غذا بخورد. ولی از این غذایی که می‌خورد چربی در بدنش تولید نمی‌شود. خودش این را موهبتی خدادادی می‌نامد که هرچه دوست دارد می‌خورد و چاق نمی‌شود.

او از چشم راست نابیناست و این نابینایی از چهار سالگی آغاز شد. دید چشم چپش هم چندان واضح نیست. با این حال همواره سعی می‌کند نکات مثبت خودش و شرایطش را ببیند و بر آن‌ها تاکید کند. بنابراین چاق نشدن یا کوچک بودن بیش از اندازه‌ی بدنش را مفید می‌داند و هرگز نمی‌گوید یک چشم من نابیناست، بلکه می‌گوید من دنیا را با یک چشم می‌بینم و این هیچ ایرادی ندارد. چون در عوض وقتی لنز می‌خرم به جای پول یک جفت باید پول یکی را بدهم!

شرایط بیماری او شبیه بسیاری از بیماری‌های خاص دیگر مثل سندرم بروگریا (سندرمی که مبتلایان به آن به پیری زودرس دچار می‌شوند) است اما بیماری‌اش لاعلاج یا کشنده تشخیص داده نشده است. نکته‌ی جالب درباره‌ی او این است که ظاهرا استخوان‌ها، دندان‌ها و اندام‌های داخلی بدنش کاملاً از این سندرم در امان مانده و اکنون سالم‌اند. حتی دانشمندان بر این باورند که او می‌تواند به طور طبیعی تولید مثل کند و بیماری‌اش را به فرزندانش منتقل نخواهد کرد. هر چند که سیستم ایمنی ضعیفی دارد و آسان بیمار می‌شود.

پدر و مادرش با درک عمیقی که داشتند او را همچون کودکی عادی بزرگ کردند و اکنون برای هر آنچه هست و انجام داده خودش را مدیون آن‌ها می‌داند. خودش را مدیون مادرش می‌داند که این جرات و اعتماد به نفس را در او ایجاد کرده که حالا مقابله تماش‌چیانش باشد و بگوید زندگی سختی داشته ولی به آنچه به دست آورده می‌ازیده است. او می‌گوید من ۱۵۰ درصد عادی بزرگ شدم. آن قدر عادی که وقتی به مهد کودک رفتم هیچ تصوری از این نداشتم که چهره‌ام با کودکان دیگر فرق دارد. در نخستین روز مدرسه وقتی به سراغ نخستین کودک نزدیکش می‌رود او چنان واکنشی نشان می‌دهد گویا وحشتناک‌ترین هیولای عمرش را دیده. اما واکنش لیزی این بوده که «من که بچه‌ی بازم‌های هستم، این

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



دختره چقدر بی ادبه!». اما انتظارش برای بهتر شدن برخوردها در مدرسه نه تنها به سر نرسید بلکه همه چیز بدتر و بدتر شد و او می دید که همه از او دوری می کنند. اما نمی فهمید چرا؟! او که در حق کسی بدی نکرده بود. وقتی این موضوع را با ناراحتی با پدر و مادرش مطرح کرد آنها به او گفتند که «علتش فقط اینه که تو از بقیه جشه کوچک تری داری، تو مبتلا به این سندرم ناشناخته و نادری ولی قرار نیست این سندرم تو رو تعریف کند. پس برو مدرسه، سرت رو بالا بگیر، لبخند بزن و خودت باش، تا بقیه ببینند تو هم مثل اونایی» و او هم چنین کرد.

او از تماشاچیانش می خواهد با خود فکر کنند و ببینند چه چیزی آنها را تعریف می کند؟

جایی که متولد شده‌اند، پیشینه‌ی خانوادگی‌شان، دوستان‌شان، یا چه چیز دیگری؟ لیزی می گوید برای خودش مدت‌ها طول کشید تا تعریف خودش را پیدا کرد. او مدت‌ها از قیافه‌ی خودش بیزار شده بود. وقتی صحیح‌ها جلو آینه آماده‌ی رفتن به مدرسه می‌شد، پاهای کوچکش، دست‌های نحیف‌ش و صورت بیش از حد لاغرش را زشت می‌دانست و دلش می‌خواست بتواند به نوعی از شر این سندرم خلاص شود. با خودش فکر می‌کرد، «اگر و فقط اگر به این سندرم مبتلا نبودم چقدر زندگیم آسون‌تر می‌شد.» می گوید: «مدت‌ها آرزو کردم، دعا کردم، امید بستم که روزی از خواب بیدار شوم و ببینم قیافه‌ای عادی دارم. این چیزی بود که هر روز خواستم و هر روز از به دست آوردنش نالمید شدم.»

اما پدر و مادرش حامیان بزرگ او بودند. کسانی که هر وقت ناراحت بود به او تسلی دادند و وقتی خوشحال بود با او خنديدينند. و به او آموختند که با وجود داشتن اين بيماري و با وجود شرایط بسيار سخت زندگی، نباید اجازه بدهد که اين بيماري او را تعریف کند. باید به ياد داشته باشد که زندگی‌اش در دستان خودش قرار دارد و خودش تصمیم می‌گیرد که به کدام‌سو هدایتش کند. او می‌داند و می‌گوید که رسیدن به این نقطه بسیار سخت است.

وقتی دیبرستان می‌رفت، روزی ویدیویی از خودش روی اینترنت پیدا می‌کند که کسی او را «لژشترین زن دنیا» لقب داده بوده است. چهار میلیون نفر آن ویدیویی هشت ثانیه‌ای را دیده بودند. هزاران نفر زیر ویدیو کامنت گذاشته بودند: «لیزی، لطفا، لطفا به دنیا لطفی بکن. تفنگی روی سرت بگذار و خودت رو بکش.» او از تماشاچیانش می‌خواهد به این جمله فکر کنند. اگر افرادی کاملا غریبه چنین نظری درباره‌ی شما داشته باشند، چه می‌کنید؟ مسلما او از خواندن این نظرات غمگین شده و حتی به فکر جواب دادن به آن ویدیو افتاده ولی همان لحظه دریافت‌هه که خودش مسئول انتخاب‌های زندگی‌اش است، می‌تواند این ویدیو و نظراتش را عاملی برای افسردگی و خشم کند، یا از آن نزدیانی برای ترقی

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



بسازد. با خودش فکر می‌کند آیا باید اجازه بدهد مردمانی که او را هیولا خطاب می‌کنند تعریفش کنند؟ یا کسی که پیشنهاد کرده بود که باید او را در آتش سوزاند!

لیزی به این نتیجه می‌رسد که داشته‌هایش باید او را تعریف کنند نه نداشته‌هایش، یک چشممش نمی‌بیند، در عوض چشم دیگرش می‌بینند. خیلی زود به زود مریض می‌شود، در عوض موهای خوبی دارد. همان‌جا تصمیم می‌گیرد برای اثبات خودش به دیگران هر کاری می‌تواند بکند تا از هر جهت آدم بهتری شود، چون به نظرش بهترین راه برای جواب دادن به آن آدم‌ها این بود که نکات منفی حرف‌هایشان را بگیرد، برعکس کند و از آن‌ها نزدبانی برای رسیدن به اهدافش بسازد. لیزی تصمیم گرفت به دانشگاه برود، درسش را تمام کند، مجموعه‌ای از سخترانی‌ها را برای انگیزه بخشیدن به مردم آغاز کند و کتابی بنویسد. حالا او همه‌ی این کارها را کرده و برای مردم از راههای موفقیت می‌گوید و از رازهای زیبا بودن و خوشحال بودن در زندگی

نخستین کار منتشر شده لیزی ولاسکر، با همکاری مادرش ریتا، یک کتاب خود نشر و خود زندگی نامه به نام لیزی زیبا: داستان لیزی ولاسکر بود که در سال ۲۰۱۰ به زبان‌های انگلیسی و اسپانیایی منتشر شد.

پس از آن، او دو کتاب الهام بخش برای نوجوانان که شامل تجارب شخصی و توصیه‌هایی از اوست، منتشر کرد. کتاب زیبا باش، خودت باش روایتگر سفر لیزی برای کشف این است که چه چیزی ما را زیبا می‌کند. این کتاب به خوانندگان خود می‌آموزد که استعدادها و نعمت‌های منحصر به فرد خودشان را بشناسند. او در این کتاب می‌گوید، زیبایی ظاهری مهم نیست و انسان‌ها باید خودشان را همان‌طور که هستند، بپذیرند. لیزی ولاسکوئر در مقدمه کتاب «زیبا باش، خودت باش» می‌نویسد:

من زندگی شگفت‌انگیزی داشته‌ام! زندگی من همیشه آسان نبود و البته قابل پیش‌بینی هم نبود. ممکن است عده‌ای بگویند: «هی لیز، تو تنها ۲۳ سال داری چطور می‌توانی درباره زندگی‌ات کتاب بنویسی؟» من تنها سری تکان می‌دهم و لبخند می‌زنم. در این ۲۳ سال گذشته، اتفاقات بسیاری در زندگی من افتاده است و من می‌توانم صادقانه به شما بگویم که هیچ چیز در من تغییر نکرده است. نوشتن این کتاب به من فرصتی داد تا به اتفاقات گذشته نگاهی بیندازم و به این جایی که اکنون هستم برسم. یاد بعضی از آن‌ها اشک را به چشمانم می‌آورند.

بازی سفارشی کتاب به سایت علم ما همراه باشد

www.elmemma.com

شنبه بازی هر روز بازی افراد موفق

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



من دختر بچه کوچکی بودم که تنها می‌خواست دوست داشته شود و با شرایط من این بسیار سخت بود. همین طور فیلمی که از من در یوتیوب منتشر شد، آنقدر دردناک بود که نمی‌توانم درباره آن چیزی بگویم. خاطرهای یکی پس از دیگری، خوب و بد. کلنجار رفت و موفقیت در هر یک از آن‌ها را به خوبی به خاطر دارم. با دوستان و خانواده‌ام اوقات بسیار خوبی داشتم و به خاطر وجود آن‌ها به خودم تبریک می‌گوییم.

هدف من تنها نوشتن یک کتاب نبود. هدف من این بود که خاطراتم را از طریقی با شما در میان بگذارم و به شما بگویم که چطور زندگی خود را بهتر کنید. همین طور می‌خواهم به شما بگویم که صحبت کردن با خدا در این مسیر برای من بسیار انرژی بخش بود. نمی‌خواهم بگویم که خدا تمام آرزوهای قلبی شما را به شما خواهد بخشید، یا زندگی شما را آسان‌تر یا سخت‌تر خواهد کرد، بلکه می‌خواهم بگویم که خدا برنامه‌ای برای شما دارد و در این مسیر همیشه در کنار شما خواهد بود. تنها کاری که شما باید انجام دهید این است که با او صحبت کنید و به او گوش دهید. خدا صادقانه عاشق ماست. او عاشق من است، او عاشق توست، او عاشق همه ماست، امروز، الان، در همین جایی که هستی، مهم نیست ما کجا هستیم یا در زندگی مان چه مسیری را پیش گرفته‌ایم، خدا به کلمات و نجواهای قلبی مان گوش می‌دهد. به هر کدام از ما فرصتی داده شده تا یک رابطه منحصر به فرد با خدا داشته باشیم.

آرزو می‌کنم بی‌شمار لبخند در مسیر زندگی‌ات پیدا کنی...

کتاب انتخاب شادی نیز درباره برخی از موانعی است که لیزی در طول زندگی خود با آن‌ها مواجه بوده و این که چگونه اهمیت شاد بودن را آموخته است. فیلم مستندی نیز با عنوان یک قلب شجاع، داستان لیزی ولاسکر ساخته شده است که برای نخستین بار در ۱۴ مارس ۲۰۱۵ در جشنواره جنوب از طریق جنوب غربی به نمایش درآمد.

سخت تر از سخت

لیزی ولاسکر، ویژگی‌های سخت تر از سخت:

تمدک روی داشته‌ها

تمدک روی توانایی‌ها

ساختن نردبان ترقی از حروف‌های منقی مردم

(قدام گرایی (ادامه تحصیل، سخنرانی و نوشتگری کتاب)

شنبه‌یار موزیان و شهریار موزیان www.ELMEMA.com





۳. نیک وی آچیچ^۱ (انسان بی حد و مرز)



برای یک لحظه چشمانتان را بیندید و فکر کنید هیچ دستی ندارید. نمی‌توانید چیزی را با انگشتانتان لمس کنید یا با دوستانتان دست دوستی بدهید و یا حتی مادرتان را در آغوش بگیرید. حال تصور کنید هیچ پایی برای راه رفتن ندارید. نمی‌توانید با دوستانتان پیاده روی کنید. دوچرخه سواری کنید یا پا به پای فرزندتان بدوید. هر کدام از این شرایط بسیار دشوارند؛ اما همیشه شرایط بدتری هم وجود دارد، فقط کافی است یک لحظه به این فکر کنید که نه دست دارید و نه پا! حتی فکر کردن به این موضوع تن آدم را به لر泽ه می‌اندازد.

نیک در سال ۱۹۸۲ در استرالیا به دنیا آمد. در آن زمان به دلیل نبود امکانات تصویربرداری از جنین هیچ کس از وضعیت نیک خبر نداشت. وقتی به دنیا آمد، پدرش که در اتاق زایمان حضور داشت، از دیدنش بد حال شد و بیرون رفت. پزشکان و پرستاران شوکه شده بودند و به سرعت او را از مادرش دور

^۱ - Nick Vujicic



بخشی از کتاب سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق) اثر شبنم موزبان و دکتر شهریار مرزبان
برای سفارش کتاب به سایت علم ما مراجعه کنید: WWW.ELMEMA.com

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



کردند. مادرش که پرستار همان بیمارستان بود، متوجه شد که اتفاق بدی افتاده است. کسی توان نداشت ماجرا را به مادرش بگوید. واقعیت این بود که او بدون دو دست و بدون دو پا به دنیا آمد، فقط یک تنه بود. نیک وی آچیچ از معددود افرادی است که به دلیل سندروم تترالیمیا، بدون دست و پا به دنیا آمد.

تصور کنید که زوج جوانی منتظر به دنیا آمدن فرزندی سالم هستند اما ناگهان با این شرایط مواجه می‌شوند. پرستاران تصمیم گرفتند او را به مادرش نشان دهند. مادرش وقتی او را دید، حیرت‌زده شد، جیغ کشید و گفت این را از جلوی چشمانم دور کنید.

وقتی به دنیا آمد هیچ کس او را بغل نکرد. مدت زمانی طول کشید تا پدرش بر احساس شوک اولیه‌اش غلبه کند و او را مهربان تر نگاه کند. مادرش افسرده شده بود اما بالاخره حس مادری بر احساسات اولیه او هم غلبه کرد و او را پذیرفت. از وقتی پا به این جهان گذاشته بود، یک دنیا غم، مشکل، سؤال، اضطراب و اندوه را برای والدینش آورده بود. عاقبت این بچه چه می‌شود؟ از کجا زندگی اش را تامین کند؟ شغل؟ تحصیلات؟ آینده؟ همه چیز در مورد او در هاله ابهام قرار داشت و البته شاید به نوعی واضح بود، هیچ آینده‌ای در انتظارش نبود!

پدر و مادرش در سال‌های اولیه زندگی تصمیم داشتند او را به خانواده‌ای دیگر بسپارند. پدر بزرگ و مادر بزرگش در فهرست اولین افراد برای بزرگ کردن نیک قرار داشتند اما نهایتاً والدینش از این تصمیم منصرف شدند. نیک هر چه بزرگ‌تر می‌شد، جای بیشتری در دل آن‌ها باز می‌کرد.

نیک کم کم بزرگ می‌شد و نگرانی مادر و پدرش در مورد سرنوشت او، بزرگ‌تر می‌شد. تا وقتی خردسال بود، هنوز متوجه تفاوت میان خود و دیگران نمی‌شد؛ اما از وقتی به مدرسه رفت، واقعیت تلخ معلولیت را بیشتر از هر زمانی احساس کرد. کسی جرئت نمی‌کرد به پسری نزدیک شود که روی ویچر نشسته بود، دست و پا نداشت و فقط با دو انگشت کوچک که به جای پای چپ روییده بود، مداد را می‌گرفت. کسی با او حرف نمی‌زد. زنگ ناهار تک و تنها بود. بچه‌ها مسخره‌اش می‌کردند. به نیک می‌گفتند موجود فضایی یا صفت‌های دیگری که او را درهم می‌شکست. کم کم فهمید که خودش باید با آن‌ها سر صحبت را باز کند. گاهی در راهروهای مدرسه با بچه‌ها حرف می‌زد. تمام تلاشش برای این بود که به آن‌ها نشان بدهد که در درون، یکی هست مثل آن‌ها، یک آدمیزاد، با همان احساس‌ها و نیازها و فقط بیرون‌ش متفاوت است و او در این مورد تقصیری نداشت. برخی از همکلاسی‌ها آن قدر نیک را اذیت می‌کردند که موقع بازی او را هل می‌دادند به این طرف و آن طرف پرتاپ می‌کردند. گاهی نیک ساعت‌ها پشت بوته زارهای حیاط روبروی کلاس پنهان می‌شد تا مسخره‌اش نکنند.



سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



در نهایت بخاطر تمخرهای شدید همکلاسی‌هایش دچار افسردگی شد و اقدام به خودکشی کرد. این هیجان احساسی باعث شد تا تصمیم بگیرد خود را در آب غرق کند اما به دلیل علاقه به پدر و مادرش از این کار منصرف شد.

او با تلاش بسیار زیاد و به کمک مادرش یاد گرفت با دو انگشتی که در انتهای اندامی مانند پا در سمت چپ پائین تنهاش وجود دارد، بنویسد. همچنین کارهای روزانه دیگری مانند نوشیدن آب با لیوان، تایپ، پرتاب توپ بیس بال و ... را آموخت.

سال‌های کودکی‌اش در رنج می‌گذشت. شب‌های زیادی به درگاه خدا التماس می‌کرد، گریه می‌کرد که معجزه کند و یک دست، فقط یک دست به او بدهد. هر صبح وقتی بیدار می‌شد، به شانه‌اش نگاه می‌کرد ببیند آیا بازویی جوانه زده است؟ اما هیچ خبری نبود! هر صبح افسرده‌تر، ناراحت‌تر و نالمیدتر روز را آغاز می‌کرد و شب‌ها دوباره دعا و مناجات را از سر می‌گرفت به امید یک معجزه.

کم کم این اندیشه در ذهنش جان گرفت که شاید خداوند از خلقت او هدفی داشته است. والدینش که افرادی مذهبی هستند، به مرور زمان به این باور رسیده بودند و می‌گفتند حتماً هدفی در آفرینش او هست. از وقتی این فکر در نیک جوانه زد، دیگر منتظر جوانه زدن دست و پا نشد. تلاش کرد هدف از آفرینشش را پیدا کند و سرانجام آن را پیدا کرد. معجزه‌ای را که از خداوند طلب می‌کرد، خودش در زندگی‌اش رقم زد.

هر چه ایمانش بیشتر تقویت می‌شد کمتر به دست و پای نداشته اش توجه می‌کرد. نیک می‌گوید از آن چه که در گذشته اتفاق افتاده و امروز دست تان از تغییر آن‌ها کوتاه است رها شوید به چیزی که قرار است فردا و فردا های دیگر انجام دهید بیندیشید چون قدرت شما در چیزی نهفته است که می‌خواهید در اولین فرصت زندگی تان انجام دهید او می‌گوید هر چیزی که برای ما اتفاق می‌افتد سراسر خیر و خوبی است فقط کافی است دیدگاه خود را نسبت به آن‌ها تغییر دهیم و با افکاری مثبت و ذهن آزادتر به زندگی ادامه دهیم. نیک برای جبران کمبودهایش به اهدافش فکر می‌کرد و روی آن‌ها متمرکز می‌شد.

نیک روزی در جلسه‌ای برای سیصد دانش آموز نوجوان درباره مسائل مختلفی صحبت می‌کرد آن جلسه بزرگترین جلسه‌ای بود که تا به حال در آن سخنرانی کرده بود ابتدا حرف‌هایش را با معرفی

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



عواطف و احساسات شخصی اش آغاز کرد اما آن چه که بیش از هر چیزی به ذهنش می‌رسید معرفی ایمان درونی اش بود مسئله‌ای که نوجوانان چندان خود را درگیر آن نمی‌کنند. در حین صحبت‌هایش یک لحظه متوجه شد که تمام دانش آموزان حاضر در صحنه با چشمان اشک بار به او چشم دوخته‌اند حتی یکی از دخترانی که در گوشه‌ای از سالن نشسته بود با صدای خیلی بلند گریه می‌کرد نمی‌دانست چه گفته و چه اتفاقی افتاده است. او دستش را بالا برده و گفت آیا می‌توانم بباییم و شما را در آغوش بگیرم؟ از حرف او احساس خجالت کرد چون اگر او می‌خواست او را بغل کند باید از روی زمین بلند می‌کرد آن لحظه نیک احساس کرد که وجود توانایی آرامش دادن به دیگران را دارد.

برخلاف میل باطنی اش از آن دختر نوجوان خواست که نزد او بباید او اشک‌هایش را پاک کرد و نیک را بغل کرد آن لحظه احساس کرد که کسی در گوش اش گفت یادت می‌آید که همیشه می‌گفتی هرگز کسی تو را دوست نخواهد داشت و تو را در آغوش نخواهد گرفت، آن دختر به نیک گفت شما زیباترین کسی بوده اید که من تا به حال در عمرم دیده ام از شما ممنونم که زندگی‌م را تغییر دادید. با خودش گفت با چند دقیقه حرف زدن چگونه توانستم احساسات این همه نوجوان سر سخت را تحت تاثیر خود قرار دهم، چه سخنرانان برجسته‌ای هستند که پس از برگزاری چندین جلسات مکرر کسی متوجه موضوع بحث آن‌ها و دیدگاه شان نمی‌شود خیلی خوشحال بود که آن‌ها هم با حرکاتشان نظر او را درباره خودش تغییر داده اند و او را به دنیای تازه‌ای بردند. یک لحظه فراموش کرده بود که چه شرایطی دارد با چنین تجربیاتی احساس کرد که از جوانب مثبت با دیگران تفاوت‌های بسیاری دارد.

نیک در دبیرستان به عنوان رهبر گروه برای موسسه خیریه اعانه جمع می‌کرد و در سن ۱۷ سالگی موسسه خود با عنوان زندگی بدون دست و پا را به منظور امید دادن به افراد افسرده و ناتوان تاسیس کرد.

نیک وی آچیچ جوان در سن ۲۱ سالگی از دانشگاه گریفيت با دو مدرک لیسانس در رشته‌های حسابداری و برنامه‌ریزی مالی فارغ‌التحصیل شد. او با ادامه فعالیت‌های خود در نهایت تبدیل به شخصی شد که سخنرانی‌هایش برای میلیون‌ها شنونده در سراسر جهان امید به زندگی و انگیزه به ارمغان می‌آورد. نیک وی آچیچ سخنران انگیزشی و مدیر سازمان غیرانتفاعی زندگی بی‌حد و مرز است. او اکنون در جنوب کالیفرنیا زندگی می‌کند. از دیگر مهارت‌های او شنا، موج سواری و بازی گلف است.

او کتاب زندگی بی‌حد و مرز را در شرح زندگی خود به نگارش در آورده است. کتابی خاص که به شرح زندگی و موفقیت‌های انسانی خاص اختصاص دارد که با وجود محدودیت‌ها و نقص‌های جسمی،

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



به پیشرفت های خیره کننده دست یافته است. او درباره خودش می‌نویسد: «من بدون دست و پا به دنیا آدم. اما هرگز در حصار شرایط خود نماندم. من به سراسر دنیا سفر می‌کنم و به میلیون ها نفر الهام می‌بخشم تا با ایمان، امید، عشق و شجاعت خویش بر ناملایمات زندگی چیره شوند و به آرزوهای خود برسند».

نیک در بخشی از مقدمه کتاب آورده است: «من ایمان دارم که زندگیم حد و مرزی ندارد. دلم می‌خواهد تو نیز، صرف نظر از دشواری های زندگیت، چنین احساسی داشته باشی. ما همسفریم، در آغاز سفرمان، لطفا قدری درنگ کن و درباره تمامی محدودیت هایی فکر کن که بر زندگی خویش تحمیل کرده ای و یا به دیگران اجازه داده ای بر زندگیت تحمیل کنند. اکنون به این بیندیش که رهایی از این محدودیت ها چه حس و حالی دارد. زندگی تو چگونه می بود اگر همه چیز برایت ممکن می شد؟». نیک روز به روز پیشرفت کرد با همان محدودیت ها توانست در سال ۲۰۰۸ به چهارده کشور دنیا سفر کند. او امروزه سخنرانی های زیادی در سرتاسر دنیا انجام می دهد. او یکی از معروف ترین سخنرانان انگیزشی است. فیلم ها و فایل های صوتی او زندگی خیلی از افراد جهان را تغییر داده است کتابهای پر فروش نیک عبارتند از: مهار نشدنی، قدرتمند باش، زندگی بدون دست و پا و زندگی بی حد و مرز.

نیک در سال ۲۰۰۸، کانایی میاهارا را ملاقات نمود. کانایی می گوید "وقتی برای اولین بار نیک را دیدم همه آن چه را که در یک نفر دیگر به دنبالش بودم در او یافتیم. او مرد و همسر مورد نظر من برای ازدواج بود".

این زوج خوشبخت از صمیمت خود می گویند و اینکه کاملا از زندگی زناشویی خود راضی هستند و هر آن چه نیک نیاز دارد در اختیارش است. پس از ازدواج آن ها در کالیفرنیای جنوبی زندگی خود را آغاز کردند. نیک مشغول نویسنده‌گی و تنظیم سخنرانی های خود است و همسرش خانه‌داری و نگهداری از او را به عهده دارد.

او هم اکنون یکی از تاثیر گذارترین سخنرانان موفقیت در دنیا محسوب می شود.

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



سخنان نیک وی اچیچ:

- هر کس برای دلیل خاصی به دنیا آمده است، هر کس ارزش خودش را دارد.
- من باور ندارم که ناتوانم؛ درسته... نه دست دارم و نه پا! اما خب مهم نیست چطور به نظر برسد. این کسی است که هستم و کارهایی هستند که می‌توانم انجام دهم.
- هرگز تسلیم نشو؛ فقط غیر ممکن، غیر ممکن است.
- این انتخاب را دارم که از خدا عصبانی باشم برای هر چه که ندارم و یا شکرگذار باشم برای هر چه که دارم.
- هنگامی که ارزش‌های خود را باور داشته باشید، هیچ کس نمی‌تواند شما را دست کم بگیرد.
- به دیگران محبت کنید، خودتان را دوست داشته باشید، آرزوهای بزرگ داشته باشید و هرگز تسلیم نشوید.

سخت تر از سخت

نیک وی آچیچ، ویژگی های سخت تر از سخت:
با وقوف محدودیت های فراتر از تصور ما او تمام تمدکش پر
توانایی هایش پود.
سختدان، نویسنده، ورزشکار و...
باور داشتن به هدف آفرینش و ارزش های خود
شکرگذار و متدرکن پر داشته های خود

شبین مدرسان و شهریار مدرسان

www.ELMEMA.com

بخشی از کتاب سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق) اثر شبین موزبان و دکتر شهریار موزبان
WWW.ELMEMA.com





۴. استيفن هاوکینگ^۱ (فیزیکدان)



استيفن هاوکینگ در ۸ ژانویه ۱۹۴۲ در شهر دانشگاهی آکسفورد زاده شد و دوران کودکی و تحصیلات اولیه اش را در همان شهر گذرانید. از همان زمان به علوم ریاضیات علاقه داشت و آرزوی دانشمند شدن را در سر می پروراند اما در مدرسه یک شاگرد خودسر و بخصوص بد خط شناخته می شد و هرگز خود را در محدوده کتاب های درسی مقید نمی کرد، بلکه چون با مطالعات آزاد سطح معلومانش از کلاس بالاتر بود همیشه سعی داشت در کتاب های درسی اشتباهاتی را گیر بیاورد و با معلمان به جر و بحث و چون و چرا بپرداز! استیون دانشآموزی زرنگ بود؛ اما استثنایی نبود. او علایقش را خارج از مدرسه دنبال می کرد، عاشق شطرنج و بازی های فکری بود و با دوستان صمیمی اش بازی های جدیدی اختراع می کرد.

پدر و مادرش از طبقه متوسط بودند با یک زندگی ساده در خانه اش شلوغ و مملو از کتاب که عادت به مطالعه را در فرزندانشان تقویت می کرد. فرانک پدر خانواده پزشک متخصص در بیماری های مناطق گرمسیری بود و به همین جهت نیمی از سال را به سفرهای پژوهشی در مناطق آفریقا بی می گذرانید.

بخشی از کتاب سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق) اثر شبنم مرزبان و دکتر شهریار مرزبان
WWW.ELMEMA.COM

^۱ - Stephen Hawking



سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



او آرزو داشت در رشته ریاضیات تحصیل کند؛ ولی از آن جا که دانشکده علوم دانشگاه آکسفورد چنین رشته‌ای نداشت، او به رشته فیزیک و به طور خاص به کیهان شناسی جذب شد. پس استی芬 در ۱۷ سالگی تحصیلات عالیه را در رشته طبیعی آغاز کرد و از همان زمان به فیزیک اختری و کیهان شناسی علاقمند شد زیرا در خود کنجکاوی شدیدی می‌یافت که به رمز و راز ستارگان و آغاز و انجام کیهان پی ببرد. سال‌های دهه ۶۰ عصر طلایی کشف فضا، پرتاب اولین ماہواره‌ها و سفر هیجان انگیز فضانوران به کره ماه بود و بازتاب این وقایع تاریخی در رسانه‌ها جوانان را مجدوب می‌کرد. بعلاوه استی芬 از کودکی عاشق رمان‌های علمی تخیلی بود و مطالعه آن‌ها نیز بر اشتیاق او به کسب معلومات بیشتر در فیزیک و نجوم و علوم دیگر می‌افزود.

نخستین باری که استیون متوجه شد مشکلی در سلامتی فیزیولوژی او وجود دارد، دانشجوی کمبریج بود؛ او هنگام گردش به زمین می‌خورد و در حرف زدن دچار لکنت زبان شد. تا سال ۱۹۶۳ یعنی پس از اولین سال حضورش در دانشگاه کمبریج کسی متوجه بیماری او نشده بود. بیشتر موقع او علائم بیماری را پنهان می‌کرد، اما وقتی پدرش وضعیت او را دید، مجبورش کرد با او به یک پزشک متخصص مراجعه کند. این دانشجوی ۲۱ ساله به مدت دو هفته در بیمارستان بستری شد تا آزمایش‌های پزشکی لازم روی او انجام شود.

آن‌ها از عضله بازوی او نمونه گرفتند، به بدنش الکترود وصل کردند، یک سری مایعات رادیواکتیو به ستون فقراتش تزریق کردند و با اشعه ایکس حرکت آن را مطالعه کردند. بعد از همه‌ی آزمایش‌ها، گزارش دادند که مبتلا به بیماری MS هست با این تفاوت که این بار با نوعی نادر و غیرمعمول از MS سروکار دارد. البته پس از مدتی دکترها به خانواده هاوکینگ گفتند بیماری پرسشان چیست، او در مراحل اولیه اسکلروزیس آمیوتوفیک جانی یا ALS بود. این حرف مفهومی روشن داشت، اعصابی که عضلات بدن او را کنترل می‌کردند، به مرور از کار می‌افتدند. پزشکان به او گفتند تنها دو سال و نیم دیگر زنده می‌مانند.

این اخبار روحیه استیون و خانواده‌اش را ویران کرد. اما یک سری حوادث مانع از این شد که او امید خود را کاملاً از دست بدهد. اولین اتفاق وقتی روی داد که او هنوز در بیمارستان بستری بود. هم اتفاقی او پسری بود که سرطان خون داشت. استیون با خود گفت لاقل شرایطش نسبت به این دوست هم اتفاقی خیلی بهتر و قابل تحمل‌تر است.

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



خودش بعدها تعریف کرد که آن شب دچار کابوسی شد و در خواب دید که محکوم به اعدام شده است و او را برای اجرای حکم می‌برند و در آن موقعیت حس کرد که هر لحظه زندگی چقدر برایش ارزشمند است. بعد از بیداری به یاد آورد که در بیمارستان با یک جوان مبتلا به بیماری سرطان خون هم اتفاق بوده و او از فرط درد چه فریادهایی می‌کشید. پس خود را قانع کرد که اگر به بیماری بدون درمان مبتلا است اما لاقل درد نمی‌کشد. به علاوه طبع لحوج و نقد کننده‌اش که هیچ چیز را به آسانی نمی‌پذیرفت هشدار داد که از کجا معلوم که پیش بینی پزشکان درست باشد و چه بسا که از نوع اشتباه‌های کتب درسی باشد!

آن چه به او قوت قلب و اعتماد به نفس بیشتری برای مبارزه با نالمیدی و بدینی داد آشنایی‌اش در همان ایام با دختری به نام جین وايلد بود. دختری که در مهمانی سال نو با او دیدار کرده بود، ازدواجش با جین در سال ۱۹۶۵ صورت گرفت. از نظر هاوکینگ، این اتفاق همه چیز را تغییر داد. وی اکنون چیزی داشت که به خاطرش زندگی کند. اما اگر قرار بود ازدواج کند، پس باید شغل و پیشه‌ای می‌داشت و اگر باید به کاری مشغول می‌شد، به درجه دکتری نیاز داشت. هاوکینگ بار دیگر اعتماد به نفس خود را به دست آورد و دست به کار اندیشیدن درباره موضوع مناسبی برای پایان نامه دکتری خود شد. خود را خوشبخت می‌دانست.

یافته‌های یک محقق جوان دیگر به نام راجر پنروز در مورد سرنوشت نهایی ستارگان و تبدیل شدن آن‌ها به گودال‌هایی عظیم و سیاه، نظر استیون را به خود جلب کرد و باعث شد او شیفته‌ی چگونگی خلق هستی شود. او دوران حرفه‌ای کارش را با همین موضوع آغاز کرد و باعث شد نگرش جهانیان به سیاه‌چاله‌ها و آغاز آفرینش تغییر کند.

در حالی که او به خاطر بیماری، کنترل فیزیکی بر اعضای بدنش را از دست می‌داد. در سال ۱۹۶۲ او ناچار شد از ویلچر استفاده کند. ناگهان پیشرفت بیماری کمتر شد. در سال ۱۹۶۸ یک سال پس از تولد پسرش رابت، او به عضویت موسسه نجوم دانشگاه کمبریج درآمد.

چند سال پیش رو، دوران پر باری برای هاوکینگ بود. در سال ۱۹۶۹ دخترش لویی به دنیا آمد و او تحقیقات علمی خود را ادامه داد. (فرزنده سومش تیموتی ۱۰ سال بعد متولد شد). در سال ۱۹۷۳ همراه با جورج الیس اولین کتاب خود را به نام ساختار مقیاس بزرگ از فضا-زمان منتشر کرد. او همچنین همکاری با دوست قدیمی‌اش پنروز را ادامه داد.

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



در سال ۱۹۷۴ او را تبدیل به دانشمندی معروف در دنیای علم کرد. او نشان داد که سیاهچاله ها آن فضای تهی و خلا بی‌انتهایی که دانشمندان پیش از این باور داشتند، نیستند. به عبارت ساده، هاوکینگ ثابت کرد ماده، اگر به صورت انرژی تابشی درآید، می‌تواند از نیروی گرانش یک ستاره‌ی خاموش شده بگیریزد. تابش هاوکینگ متولد شده بود.

این نظریات، موجی از هیجان در دنیای دانشمندان به وجود آورد و باعث شد هاوکینگ جوايز متعدد علمی، نامهای افتخاری و عناءوین برجسته‌ای به دست آورد. در سن ۳۲ سالگی او به عضویت انجمن سلطنتی انگلستان درآمد و کمی بعد جایزه معتبر آلبرت اینشتین را از آن خود کرد.

او به تدریس در دانشگاه‌ها نیز ادامه داد. گرچه استیون هاوکینگ به لحاظ علمی در حال پیشرفت بود، ولی وضعیت فیزیکی او به تدریج بدتر می‌شد. در اواسط دهه ۸۰ خانواده هاوکینگ یکی از دانشجویان فارغ‌التحصیل شده او را به کمک گرفته بود تا او را در تحقیقات، کارها و سایر امور روزمره یاری کند. او هنوز می‌توانست خودش غذا بخورد و از تخت خواب بیرون بیاید؛ ولی تقریباً برای هر کار دیگری نیاز به کمک داشت. به علاوه سخنرانی‌های او مدام دچار اخلال می‌شد و فقط کسانی که به خوبی او را می‌شناختند می‌توانستند منظور او را درک کنند. در سال ۱۹۸۵ او برای همیشه صدای خود را از دست داد. نتیجه این بود که فیزیکدان ما حالا به پرستاری ۲۴ ساعته نیاز داشت. این شرایط توانایی کار کردن حرفه‌ای او را به خطر انداخته بود. همزمان یک برنامه نویس کامپیوتری در کالیفرنیا برنامه‌ای ابداع کرده بود که به فرد این قابلیت را می‌داد تا با استفاده از حرکات چشم، به کمک کامپیوتر حرف بزند. این برنامه به هاوکینگ اجازه می‌داد کلمات سخنرانی را با نگاه کردن به صفحه کامپیوتر انتخاب کند. در آن زمان هاوکینگ هنوز می‌توانست از انگشتان خود استفاده کند و کلمات را با کلیک دستی انتخاب می‌کرد. بعد از آن او کنترل کلیه اعضای بدن خود را از دست داد و برنامه‌ها یاش را از طریق سنسوری که به گونه‌اش متصل بود، کنترل می‌کرد.

به کمک این برنامه و همیاری دستیارانش، استیون هاوکینگ همچنان به نوشتند ادامه داد. کار او مقالات متعدد علمی و البته کتاب‌ها و سخنرانی‌هایی برای جامعه غیرعلمی را شامل می‌شد.

یکی از شگفتی‌های این آدم مفلوج و نحیف که به ظاهر باید موجودی تلخ و غم زده و منزوی باشد شوخ طبعی و شیطنت کودکانه اوست که به خصوص در برق نگاه هوشمندانه اش دیده می‌شود. در حالی که اجزای چهره‌اش بی‌حرکت و فاقد هرگونه واکنش احساسی و عاطفی هستند اما چشمانش می‌درخشند. اینگار به هزار زبان با مخاطب سخن می‌گویند. او به هیچ وجه خودش را منزوی نکرد. به کنسرت و پارک

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



می رفت. در رستوران غذا می خورد. در انجمان های دانشجویان شرکت می کرد و سر به سر شاگردانش که همیشه او را سوال پیچ می کردند می گذاشت. شیوه شیطنت آمیزش این بود که پاسخگویی را گاهی عمدتاً کش می داد یا در حالی که پرسش کنندگان پس از چند دقیقه انتظار پاسخ مفصلی را برای سوال خود پیشگویی می کنند با یک کلمه بله یا نه از کامپیوتر سخنگویش همه را به خنده می اندازد.

این اعجوبه فاقد تحرک عاشق جنب و جوش و گشت و سیاحت بود و دوبار به سفر دور دنیا رفته بود و حتی از چین و دیوار باستانی آن دیدن کرده بود. همچنین در صدها کنفرانس و سمینار علمی شرکت کرده و به سخنرانی می پرداخت. که البته این سخنرانی‌ها قبلاً در نوار ضبط و در روز کنفرانس پخش می‌شد.

جین تا سال ۱۹۹۱ از استیون نگهداری کرد. در آن سال به دلیل مشکلات ناشی از شهرت استیون و بدتر شدن بیماری او، این دو از یکدیگر جدا شدند. سپس استیون که از این ازدواج ۳ فرزند داشت، با یکی از پرستارانش، الن میسون، ازدواج کرد.

زمینه پژوهشی اصلی وی کیهان‌شناسی و گرانش کوانتمی بود. از مهم‌ترین دستاوردهای وی مقاله‌ای است که به رابطه سیاه‌چاله‌ها و قانون‌های ترمودینامیک می‌پردازد. هاوکینگ که به اینیشتین دوم نیز معروف بود، تمام تلاش خود را به خرج داده تا تئوری تاریخی نسبیت اینشتین را با افزودن نظریه‌های مربوط به کوانتم تکمیل کند و در کل معادله‌ای موثر و قابل قبول برای کل فعل و افعالات در عالم هستی ارائه کند.

وی یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان معاصر بود که در دپارتمان ریاضیات کاربردی و فیزیک نظری و استاد کرسی لوکازین ریاضیات در دانشگاه کمبریج بود.

در سال ۱۹۸۸ هاوکینگ با نوشتن کتاب تاریخچه مختصر زمان، مدال سلطنتی بریتانیا را از آن خود کرد و به شهرتی جهانی دست یافت. این کتاب کوتاه و آموزنده تبدیل به یکی از منابع علمی مردم در سراسر دنیا شد. انتشار این کتاب برای او موفقیتی فوق العاده بود و به مدت چهار سال در فهرست پرفروش‌ترین کتاب‌های ساندی تایمز لندن قرار داشت. این کتاب به ۴۰ زبان زنده دنیا ترجمه شده و تاکنون میلیون‌ها نسخه از آن در دنیا به فروش رفته است. در سال ۲۰۰۱ او ادامه‌ی این کتاب را با عنوان چهان در پوست گردو منتشر کرد که یک راهنمای مصور برای نظریات بزرگ کیهان‌شناسی است. چهار سال بعد او کتاب ساده‌تری به نام تاریخچه کوتاه‌تری از زمان برای عموم مردم نوشت.

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



شاید سال ها طول بکشد تا صحت و سقم نظریه های جدید استی芬 هاوکینگ روشن شود زیرا آن قدر تازگی دارد که عجیب به نظر می رسد. اما عجیب تر از آن مغز آن مرد بود که این نظریه پردازی ها از آن می تراوید. او برای محاسبات طولانی و پیچیده ریاضی و نجومی خود حتی از نوشتمن ارقام روی کاغذ محروم است و باید همه این عملیات را در مغز خود انجام بدهد و نتایج را در حافظه اش نگهدارد یعنی فقط با مغزش زنده بود.

هاوکینگ می کوشید پاسخ های بزرگی برای سوالات بزرگ پیدا کند و این از تمایل شخصی او برای سفر به فضا نیز نیرو می گرفت. در سال ۲۰۰۷ و در سن ۶۵ سالگی، هاوکینگ گام مهمی برای سفر به فضا برداشت. هنگامی که از مرکز فضایی کندی در فلوریدا بازدید می کرد، این شанс را پیدا کرد که فضای بدون جاذبه را تجربه کند. او با یک بوئینگ ۷۲۷ اصلاح شده به مدت ۲ ساعت بر فراز اقیانوس اطلس پرواز کرد و جدا از ویلچر، بی وزنی را احساس کرد. تصاویر این فیزیکدان بزرگ در حالی که در فضا شناور بود در روزنامه های سراسر جهان منتشر شد. او گفته بود: « نقطه‌ی جاذبه‌ی صفر نقطه‌ی معركه‌ای است، من مشکلی با آن ندارم، فضا! منتظر باش که من آمدم!».

کتاب دیگر استیون هاوکینگ طرح بزرگ^۱ بود. هاوکینگ این کتاب جنجال برانگیز را با همکاری لئونارد ملوید یونوف نوشته است. موضوع کتاب به زبان ساده پیرامون منشاء جهان و قانونمندی ها است. قوانین طبیعی به چه دلیل هستند؟ و اصلاً چرا هستند؟ جهان ما از کجا آمده است. نقش بارز «نظریه ام» چیست؟ امکان دستیابی به آن هست؟ آیا ما به یک تئوری همه جانبه و جامع نزدیک شده‌ایم که بتواند به همه پرسش‌هایمان در مورد جهان پاسخ دهد؟ خدا اینجا چه نقشی دارد؟ و آیا این که نیاز به موجودی ماورائی به عنوان خالق جهان وجود دارد یا نه؟ و غیره. این کتاب در ۷ سپتامبر ۲۰۱۰ در ایالات متحده آمریکا به چاپ رسید و تنها پس از چند روز به پرفروش‌ترین کتاب سایت آمازون تبدیل شد.

هاوکینگ که برنامه‌ای برای سفر به فضا با تور فضایی گردشگری ریچارد برانسون دارد، در سال ۲۰۰۷ اظهار کرد:

خطر زندگی روی زمین هر روز بیشتر می شود. مسائلی مانند گرم شدن کره زمین، جنگ های هسته‌ای، ویروس هایی که جهش ژنتیکی مدیریت شده دارند و هزاران خطر دیگر را نباید دست کم

^۱ - The Grand Design

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



گرفت. من فکر می کنم اگر امکان سفر به فضا نباشد، نسل بشر تداوم نخواهد یافت. به همین دلیل مردم را تشویق می کنم روی برنامه های فضایی سرمایه گذاری کنند.

در تابستان سال ۱۵۰۲ هاوکینگ دوباره به تیتر اول روزنامه ها بازگشت. در ماه ژوئن در یک کنفرانس خبری در لندن اعلام کرد پروژه‌ای با عنوان گوش دادن به فضای بیرون را با موفقیت راهاندازی کرده است. بودجه این پروژه توسط کارآفرین روسی یوری میلنر تامین می شود و هدف آن یافتن حیات فرازمینی است.

یک ماه بعد هاوکینگ در کنفرانسی در سوئد به بحث درباره نظریات جدید در مورد «سیاهچاله ها» و «پارادوکس اطلاعات» پرداخت. او اظهار کرد:

وقتی می گوییم اگر چیزی وارد سیاهچاله شود از بین می رود، مثل این است که از حالت فیزیکی دو بعدی یک حرف بزنیم. در حالی که سیاهچاله ها زندان های ابدی نیستند. این امکان وجود دارد که جهانی موازی با این جهان وجود داشته باشد که اطلاعات به آن منتقل شود. هر چند او پایان این نظریه را که افق رویداد نام دارد برای پژوهش های بعدی باز گذاشت.

هاوکینگ صبح روز چهاردهم مارس ۲۰۱۸ (۱۳۹۶ اسفند ۲۳) در ۷۶ سالگی در منزلش واقع در کمبریج درگذشت. فرزندانش جهت بزرگداشت او بیانیه‌ای منتشر کردند. خاکستر وی در کلیسای وستمینستر لندن و در نزدیکی آرامگاه آیزاك نیوتون و چارلز داروین به خاک سپرده شد. بر روی سنگ قبر وی، معادله تابش هاوکینگ که مهمترین دستاورده علمی او بود حک شده است.

سخت تر از سخت

استی芬 هاوکینگ، ویژگی های سخت تر از سخت:
ذهبن خلاق و منتقد
آموزش و مطالعه
هدفمند زندگی کردن و داشتن پر نامه
عدم توجه به محدودیت ها
شوح طبیعی و فعل پودن کودک درون

شبینگ مرزبان و شهریار مرزبان

www.ELMEMA.com





۲۱. توماس واتسون^۱ (میلیارد در IBM)



توماس واتسون در سال ۱۸۷۴ در مزرعه‌ای کوچک در ایالت نیویورک متولد شد. پدرش در ابتدا اصرار داشت که او حرفه چوب بری را بیاموزد و بعدها می‌خواست که او در رشته‌ی حقوق ادامه تحصیل بدهد. اما توماس به هیچ کدام از این کارها روی خوش نشان نداد. او در ۱۸ سالگی به عنوان حسابدار در یک قصایی مشغول به کار شد. این کار چندان برایش خوشایند نبود و او همیشه رویاهای بزرگی را در سر می‌پروراند.

در همان زمان او با فروشنده دوره گرد چرخ خیاطی و ارگ، به نام «جورج کورن ول» آشنا شد. این فرد از تام خواست که به عنوان دستیارش با او همکاری کند. از آن جایی که در رفت و آمد بودن برای تام جذابیت بیشتری از فروشنده‌گی ثابت در یک قصایی داشت، پیشنهاد او را پذیرفت. اما این شغل مطابق رویاهای و تصورات زیبایی که او از آن داشت نبود و در عمل حقایق تلح و ناگواری را تجربه کرد. با این وجود، این کار فرصتی شد تا واتسون فروشنده‌گی را بیاموزد و تجرب با ارزشی به دست بیاورد. او بعدها برای پیدا کردن شغلی جدید، عازم بندری در شمال غرب ایالت نیویورک، به نام بوفالو شد. اما آن روزها با دوران رکود و کسادی کار مقارن بود و به ندرت در آن بندر شغلی یافت می‌شد. تا جایی که واتسون

^۱ - Thomas John Watson

باشی از کتاب سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق) اثر شهریار مرزبان
برای سفارش کتاب به سایت علم ما مراجعه کنید:
WWW.ELMEMA.COM

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



تصمیم گرفت با ارسال نامه‌ای، از پدر و مادرش درخواست کند تا هزینه بازگشت به مزرعه را برایش بفرستند. اما بالاخره توانست کاری در یک خیاطی پیدا کند.

کارش در آن خیاطی چندان دوام نداشت اما موجب شد تا با مردی به نام سی. بی بارون آشنا شود. این فرد فروشنده‌ای موفق و حرفه‌ای بود و همیشه ظاهری آراسته داشت. او تاثیر زیادی بر واتسون گذاشت و زمانی که او را به کار جدیدی دعوت کرد، واتسون فوراً پذیرفت. واتسون تحت نظر سی بی بارون، تمام شگردهای فروشنده‌گی را آموخت.

توماس واتسون که توانسته بود در حرفه فروشنده‌گی بسیار موفق عمل کند، با دریافت نخستین حقوق خود، اقدام به خرید یک دست لباس کرد؛ چرا که بارون به او گفته بود که داشتن ظاهر مناسب در امر فروش، موضوع بسیار مهمی است. او کم کم با درآمدی که از راه فروشنده‌گی داشت، سرمایه‌ای جور کرد و مغازه گوشت فروشی ای در بندر بوفالو دایر کرد. او در این فکر بود که به مرور شعبه‌های دیگری را در شهرهای مختلف دایر کند. اوضاع به نظر بسیار خوب می‌رسید، اما ناگهان شرایط کاملاً تغییر کرد.

یک روز صبح، بارون تمام پول‌های او را برداشت و گریخت. واتسون تلاش زیادی برای پیدا کردن او کرد اما نتیجه‌ای نداشت. او در شرکتی مشغول به کار شد اما اندکی بعد کارش را در آن جا هم از دست داد. او که به اندازه کافی پول نقد نداشت، مجبور شد تا فروشگاه خود را تعطیل کند. واتسون در آن زمان احساس می‌کرد که رویایش برای موفقیت، خواب و خیالی بیش نبوده است.

او بالاخره توانست با مهارت‌هایی که در فروشنده‌گی پیدا کرده بود در شرکت «ان سی آر» مشغول به کار بشود و به کمک مدیرش که تحت تاثیر اراده و تلاش واتسون قرار گرفته بود، به فروشنده‌ای حرفه‌ای تبدیل شود.

بعدها به دلیل مشکلات حقوقی و ضررهای شرکت، واتسون از این شرکت اخراج شد. او پس از ترک شرکت به یکی از دوستانش گفت: «من از اینجا با این نیت می‌روم که شرکتی بسیار بزرگ تر از آن تأسیس کنم.»

توماس واتسون مدتی بیکار بود، مدتی بعد توانست در شرکت رقیب ان سی آر، یعنی «سی تی آر سی» استخدام شود. او به دلیل خلاقیت و اراده بسیاری که برای پیشرفت داشت، توانست موجب پیشرفت شرکت شود و در کمتر از یک سال به عنوان سرپرست شرکت منصوب شد. او سال‌ها در این شرکت مشغول به کار بود و کم کم توانست تمام کنترل شرکت را به دست بگیرد. واتسون پنجاه ساله، نام سی

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



تی آر را به شرکت ماشین های تجاری بین المللی یا «آی بی ام» تغییر داد. این شرکت در راهی جدید افتاد و اهدافی تازه را برای خود در نظر گرفت.

امروزه نام IBM که نامی شناخته شده است، شرکتی است که رسما در ۱۵ ژوئن ۱۹۱۱ در نیویورک به عنوان (Computing C.T.R Tabulating-Recording) شکل گرفت، اما ریشه آن به اواخر قرن نوزدهم بر می گردد. در سال ۱۸۸۰ اولین ثبات دیجیتال توسط الکساندر دی ابداع شد. مهاجرت فراوان به آمریکا در دهه ۱۸۹۰ مسئولین را واداشت برای انجام محاسبات جمعیتی به دنبال یک ابزار محاسباتی موثر باشند.

برنده این مناقصه هرمان هولریت بود که در سال ۱۸۹۶ شرکت ماشین های محاسبه را تاسیس کرد. در سال ۱۹۱۱ چارلز فلینت مپیک سازمان دهنده برجسته، ادغام شرکت هولریت با دو شرکت ITR و ESCO را مهندسی کرد و شرکتی به نام C.T.R پدید آمد که در حوزه ساخت و فروش ماشین ها در محدوده مقیاس تجاری و ثبات های صنعتی زمان و تولید ماشین تحریر و کارت های پانچ فعالیت می کرد.

پس از تشکیل شرکت جدید، جورج فیرچایلد رئیس شرکت جدید شد، اما رشد سریع و تنوع محصولات شرکت، مدیریت را دشوار کرده بود و فلینت را واداشت تا سه سال بعد، یعنی ۱۹۱۴ از توماس واتسون دعوت به عمل آورد تا به شرکت بپیوندد و رهبری آن را بر عهده گیرد.

در سال های پس از جنگ جهانی اول، مهندسان شرکت مکانیسم های جدیدی را برای رفع نیاز مشتریان توسعه دادند. رشد فزاینده فعالیت های C.T.R، نام شرکت را در قیاس با فعالیت هاییش محدود می کرد، به همین جهت در سال ۱۹۲۴ نام شرکت، رسما از IBM به C.T.R تغییر یافت. از آن پس کسب و کار شرکت هم در بعد جغرافیایی و هم در بعد وظیفه ای گسترش یافت.

پیوستن توماس واتسون به شرکت، نقطه عطف در تاریخ IBM محسوب می شود. با استفاده از تجارب خود در شرکت قبلی (NCR) یک سری تاکتیک های موثر در کسب و کار را به کار برد. او به خدمات مشتریان تمرکز و به انگیزه های فروش و توجه به کارکنان تاکید کرد.

واتسون با برنامه هایی مانند تشکیل تیم های ورزشی کارکنان و سفرهای تفریحی خانوادگی، روحی جدید در شرکت دمید. شعار مورد علاقه او یعنی «تفکر» نقل زبان کارکنان شد.

بخشی از کتاب سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق) اثر شبنم هوزبان و دکتر شهریار هوزبان
WWW.ELMEMA.COM

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



واتسون خود در این باره می گوید: «ما باید از طریق گوش دادن، بحث کردن، مشاهده کردن و فکر کردن یاد بگیریم. نباید هیچ یک از این راه های یادگیری را کنار گذاشت. مشکل بیشتر ما این است که در فکر کردن درنگ نمی کنیم، چون کار سختی است. تمام مسائل دنیا را به آسانی می توان حل کرد اگر انسان ها بخواهند فکر کنند».

بعد از پیوستن واتسون، شرکت بر تولید ماشین های محاسبه در مقیاس بزرگ تجاری برای شرکت ها تمرکز و بازار محصولات اداری کوچک را رها کرد. در چهار سال اول مدیریت او، درآمد بیش از دو برابر شد و به ۹ میلیون دلار رسید.

او همچنین حوزه فعالیت های شرکت را به اروپا، آمریکای جنوبی، آسیا و استرالیا گسترش داد. واتسون همواره به تعهد انجام خدمت به مشتری تاکید داشت و می گفت: «دیگران هم می توانند سخت افزار بسازند، اما وجود ریشه ایده ارائه خدمت در نهاد ما مهم است. هیچ یک از ما نیست که برای کمک به مشتری و رفع مشکل یک دستگاه پول پرداز یا چیز دیگری از جا بزنخیزد. ارائه خدمت مقوله ای است که بسیاری از شرکت ها آن را فراموش کرده اند. IBM یعنی ارائه خدمت».

در دهه ۱۹۳۰ با وجود انقباض بزرگ، واتسون مراقب کارکنانش بود. در حالی که بسیاری از شرکت ها بسته می شوند او کارکنانش را مشغول تولید ماشین های جدید نگاه می داشت. او در سال ۱۹۳۲ یک واحد مهندسی و تحقیقی و توسعه برای پشتیبانی خط تولید دایر کرد. سال بعد یکی از بهترین آزمایشگاه های R&D را افتتاح کرد.

IBM جزء اولین شرکت هایی بود که در سال ۱۹۳۴ بیمه عمر را برای کارکنان خود فراهم ساخت. دریافتی از سود فروش و پرداخت دستمزد در تعطیلات و توجه به آموزش کارکنان از دستاوردهای مدیریت واتسون بود. شعار او برای IBM ، صلح جهانی از طریق تجارت جهانی بود و سمبول او تفکر و میراث او ارائه خدمت بود. او به هنگام مرگ در سال ۱۹۵۶ تعداد کارکنان را به ۷۲ هزار و ۵۰۰ نفر و درآمد را به ۸۹۲ میلیون دلار رسانده بود.

بلافاصله پس از مرگ او یعنی در ۱۹ ژوئن ۱۹۵۶ پرسش توماس واتسون رهبری شرکت را بر عهده گرفت. این در زمانی بود که شرکت رشد انفجارگونه داشت و واتسون پسر به خوبی شرکت را از عصر ماشین تحریرهای مکانیکی به عصر رایانه هدایت و رهبری کرد. تحت هدایت واتسون، نوآوری هایی در بازاریابی رخ داد. او اجزایی مانند سخت افزار، نرم افزار و خدمات را به صورت مجزا نیز عرضه کرد و این

بهترین سایت اینترنتی از ساخت (زندگی نامه افراد موفق) است. شنبه باز هر زبان www.elmemia.com



سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



باعث تولد یک صنعت چند میلیارد دلاری نرم افزار و خدمات رایانه شد که IBM امروزه رهبری آن را بر عهده دارد.

در دوران رهبری واتسون، IBM از یک کسب و کار متوسط به یکی از بزرگ ترین شرکت های صنعتی جهان تبدیل شد. در سال ۱۹۷۱ که او به دلیل عارضه سکته قلبی سمت خود را رها کرد، تعداد کارکنان، ۲۷۰ هزار نفر و درآمد به ۸/۳ میلیارد دلار رسیده بود. اوتا سال ۱۹۸۴ به عنوان عضو هیئت مدیره در ارتباط با شرکت بود و در سال ۱۹۹۳ در سن ۷۹ سالگی فوت کرد.

دهه ۱۹۷۰ پایان بیش از نیم قرن رهبری خانواده واتسون بر IBM بود. از ۱۹۷۱ تا ۱۹۹۳ که گرستنر^۱ رهبری شرکت را به دوش گرفت، لارسن، کری، اپل و اکرز به عنوان مدیرعامل، شرکت را هدایت می کردند. پسر توماس واتسون در سال ۱۹۵۳ بیانیه خط مشی IBM را منتشر کرد.

امروزه بیانیه ماموریت شرکت چنین نوشته شده است: «تلash ما در IBM خلق، توسعه و ساخت پیشرفته ترین فناوری های اطلاعاتی صنعتی شامل سیستم های رایانه، سیستم های شبکه، حافظه ها و ریزاسکترونیک است. ما این فناوری های پیشرفته را از طریق راه حل های حرف های و ارائه خدمات در سراسر دنیا به ارزش برای مشتریان ترجمه و تبدیل می کنیم».

توجه به منابع انسانی به عنوان رکن اصلی سازمان از بدو تأسیس شرکت در اندیشه های توماس واتسون وجود داشت و تا امروز همین خط مشی دنبال شده است. IBM پدید آمد، پایدار ماند و گسترش یافت و توسط جمعی از انسان های مستعد، توانا و دل سوز، در چند دهه، یکی از تحسین برانگیزترین سازمان های جهانی بنیان گذاشته شد.

بی جهت نبود که واتسون در سال ۱۹۵۷ گفت «IBM شرکتی است متشکل از انسان ها نه ماشین ها، شخصیت ها نه محصولات، افراد انسانی نه ابزار مادی». هم اکنون تعداد کارکنان شرکت به ۳۲۹ هزار نفر رسیده است. در زمینه آموزش نیز شرکت در سال ۱۹۹۳ با ایجاد مدرسه خانه زمینه آموزش گسترده کارکنان را فراهم ساخت و به همه واحدهای خود نوشت: از این پس شرکت IBM را باید یک نظام در حال یادگیری مستمر به شمار آورد.

بخشی از کتاب سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق) اثر شبنم مریزان و دکتر شهریار مریزان

WWW.ELMEMA.COM

^۱ - L.Gerstner

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



در سال ۲۰۰۴ IBM با ۳۲۸۴ اختراع برای دوازدهمین سال پیاپی رکورد بیشترین حق ثبت اختراع شرکت‌ها را در آمریکا به دست آورد. در چهار سال اخیر همواره بیش از ۳۰۰۰ حق ثبت اختراع در سال ثبت کرده و تنها شرکتی است که به رکورد بیش از ۲۰۰۰ ثبت اختراع در سال دست یافته است. تلاش توماس واتسون بنیانگذار شرکت باعث شد که پس از ۴۵ سال کوشش مستمر از ۱۹۱۱، درآمد شرکت در سال ۱۹۵۶ به ۸۹۲ میلیون دلار برسد. واتسون پس بعد از ۱۵ سال رهبری، فروش شرکت را به ۸/۳ میلیارد دلار رساند.

در انتهای سال ۲۰۰۵ و در زمان رهبری پالمیسانو، این درآمد به ۹۶/۲۹ میلیارد دلار با سود خالص ۸/۴ میلیارد دلار بالغ گشته است و بدین ترتیب شرکت با دارایی ۱۰۹ میلیارد دلاری در مقام بیستم جایگاه ۵۰۰ شرکت برتر جهان (FORTUN ۵۰۰) و برتر از همه شرکت‌های رایانه‌ای قرار گرفته است. اما پالمیسانو بیش از هر چیز به «نوآوری» تکیه دارد و رمز حیات IBM را نوآوری می‌داند.

سخت تر از سخت

توماس واتسون، ویژگی‌های سخت تر از سخت:

تلش و سخت کوشی پیوسته

پیکار نمایند و شغل‌های مختلف را تعجب‌به کرد

آموزش پذیر و عملگرا

پهندن خودش در کار پود و پهندن عملکرد رو داشت، حتی در کار

کردن بدای پقیه...

ادامه دادن مسیر حتی بعد از اتفاق‌های بد مثن دزدیده شدن

اموال و دارایی‌ش...

مدیریت هوشمندانه و توجه په انسان‌ها و شخصیت آنها.

بخشی از کتاب سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق) اثر شبنم مرزبان و دکتر شهریار مرزبان

www.ELMEMA.com



۲۹. کریستوفر گاردنر^۱ (کارآفرین بزرگ آمریکایی)



کریستوفر پل گاردنر، کارآفرین، سرمایه‌گذار و سهامدار آمریکایی، نمونه بارز فردی است که تسلیم مشکلات زندگی نمی‌شوند و با تلاش و پشتکار خود از فرش به عرش می‌رسند. او متولد ۱۹۵۴ فوریه ۹ در شهر میلواکی ایالت ویسکانسون آمریکا است. دوران کودکی کریس گاردنر مملو از فقر، نزاع خانوادگی، اعتیاد به الکل، سوء استفاده های جنسی بود و زندگی وی در خانواده ای بی سعادت آغاز گردید. کریس گاردنر از همان کودکی، بختش تیره بود و کورسوسی امیدی در مسیر زندگی اش دیده نمی‌شد. او تمام مواد لازم برای بیچارگی و کاسه چه کنم به دست گرفتن را در اختیار داشت، مرگ پدر، بی رحمی ناپدری، سابقه حبس و.... .

دوران کودکی او با فقر، ترس، بی خانمانی و خشونت پدرخوانده در هم آمیخته بود. اما با تمام این سختی‌ها، مادر و یکی از دایی‌های گاردنر الهام بخش زندگی او بودند و به او یاد دادند که چگونه خود را باور کند و با سختی‌ها بجنگد. گاردنر هشت ساله بود که مادرش را دستگیر کردند و به زندان فرستادند.

^۱ - Chris Gardner

بخشی از کتاب سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق) اثر شبنم موزبان و دکتر شهریار مرزبان
برای سفارش کتاب به سایت WWW.ELMEMA.com مراجعه کنید:

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



جرم او به آتش کشیدن خانه برای کشتن شوهرش بود. در همان زمان دایی گاردنر در رودخانه می‌سی سی پی غرق شد و گاردنر را با مشکلات زندگی تنها گذاشت.

کریس گاردنر پس از پایان تحصیلات دبیرستان به نیروی دریایی پیوست و به شهر سان فرانسیسکو منتقل شد. جایی که کریس گاردنر برای یک مرکز تحقیقات تجهیزات پزشکی و توزیع کننده این محصولات مشغول به کار شد. در اوایل دهه ۱۹۸۰ گاردنر با فقر و تنگdestی دست و پنجه نرم می‌کرد و برای بزرگ کردن پسر کوچکش با مشکلات فراوان روبرو بود.

وقتی گاردنر از تحصیل در رشته پزشکی منصرف شد، همسر اولش او را تنها گذاشت. گاردنر دو سال بعد با همسر دومش که دانشجوی دندانپزشکی بود آشنا شد و مدتی بعد صاحب پسری شد که نام او را کریستوفر گاردنر گذاشت. در آن زمان گاردنر در یک آزمایشگاه کار می‌کرد. درآمد او ناچیز بود و به هیچ عنوان برای یک خانواده سه نفره کافی نبود. سال ۱۹۸۲ بود، او فروشنده لوازم پزشکی بود. به زحمت از عهده امورات خودش و پسرش بر می‌آمد. کریس گاردنر وقتی به ورودی جاده موققیت رسید، ۲۹ سال بیشتر نداشت. با تمام نداری هایش سخاوتمند بود. یک روز به پارکینگ بیمارستان رفت و دید که راننده یک اتومبیل فراری دنبال جای پارک می‌گردد. صدایش زد: "می‌توانید جای من پارک کنید." و با راننده فراری گرم صحبت شد. کریس گاردنر می‌خواست بداند او چه کار می‌کند و چطور توانسته ماشینی به آن گرانی بخرد. راننده فراری به او گفت که در کار خرید و فروش سهام شرکت هاست. کنچکاوی کریس گاردنر گل کرد. الان که یاد آن روز می‌افتد، می‌گوید: "آن آقا ماهی ۸۰ هزار دلار درآمد داشت."

گاردنر که شیفته شخصیت و طرز زرنگی بریدگر شده بود، به عنوان کارگزار سهام همکاری خود را بریدگر آغاز کرد و بعدها توانست یک دستگاه فراری - چیزی که مدت‌ها آرزویش را در سر می‌پروراند از بسکتبالیست مشهور مایکل جردن بخرد.

آن‌ها با هم رفیق شدند. هر از گاهی ناهار را با هم می‌خوردند و سهام فروش متمول برای کریس گاردنر توضیح می‌داد که چطور می‌تواند وارد این تجارت شود و او را به سرشناس ترین های خرید و فروش سهام تبدیل کرد. کریس گاردنر هم با اعتماد به نفس دنبال سرنشسته‌های موققیت رفت اما کسی تحویلش نمی‌گرفت، نه به خاطر سیاهپوست بودنش، بلکه به این خاطر که ثروتمندان نمی‌خواستند ریسک کنند. کریس گاردنر می‌گوید: آن‌ها نژادپرست نبودند. حداقل چیزی که برای فروشنده سهام

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



شدن می خواستی، یک مدرک MBA بود. اما من اصلا کالج نرفته بودم! من زیر خط فقر زندگی می کردم و پولی برای گذراندن این دوره ها نداشتم.

اما ازدواج دوم گاردنر هم چندان موفقیت آمیز نبود چون همسرش پس از آن که او را به سواستفاده فیزیکی متهم کرد تمام اموال او را گرفت و رفت. سر جر و بحث کوچکی که با همسرش داشت، یک پلیس را خبر کرد و ماموران با استعلام مدارک و پیشینه کریس گاردنر به دلیل پرداخت نکردن قبوض پارکینگ، او را به مدت ۱۰ روز به زندان فرستادند. همسرش هم پسرش را برداشت، او را ترک کرد و طلاقش را گرفت.

گاردنر می گفت: سراسیمه شده بودم. خودم بدون پدر بزرگ شده بودم و نمی خواستم پسرم سختی های تلخ دوران کودکی مرا بچشد. به خودم قول داده بودم که برایش پدر خوبی باشم. قول داده بودم همیشه مراقبش باشم... آن روزها بدترین روزهای زندگی ام بود. کنار دزدها، قاتلان و تبهکاران روز را به شب می رساندم و فکر و نگرانی پسرم آزارم می داد. قبل از دستگیری در یک مؤسسه خرید و فروش سهام فرم استخدام پر کرده بودم. متاسفانه روز مصاحبه ام یک روز قبل از آزادی ام تعیین شده بود. از زندان تماس گرفتم و التماس کردم که اجازه دهنده یک وقت مصاحبه دیگر بگیرم. به محض آزادی به مؤسسه رفتم. این مصاحبه تنها شانس بود اما نمی توانستم برایشان نقش بازی کنم. پس حقیقت را گفتم، این که پیشینه ندارم، خانواده ام ترکم کرده اند، تحصیلات ندارم، وضع مالی ام خوب نیست اما انگیزه دارم و می دانم که در تجارت می توانم موفق شوم.

مصاحبه گر به فکر فرو رفت. گاردنر یک قدم به جلو برداشته بود، گفت و گو با یکی از عاملان مهم این تجارت انگار ورق زندگی اش برگشته بود. چند ماه بعد، همسرش تماس گرفت و حضانت کریستوفر را به کریس گاردنر سپرده. اما پانسیونی که گاردنر در آن اتاق اجاره کرده بود بچه ها را قبول نمی کرد. این بود که وسایل ضروری خودش و کریستوفر را در کالسکه و ساک کریستوفر و کیف دستی خودش جا داد و راهی خیابان ها شد. آن ها شب های زیادی را در توالات های عمومی گذراندن.

روزی پدر و پسر ۵ ساله در خیابان قدم می زند که کریس گاردنر چشمش به یک ساختمان مخربه که بوته رزی از دیوارش بالا رفته بود افتاد. سرایدار آن جا را پیدا کرد و قرار شد عمارت مخربه را به قیمت منصفانه ای اجاره کند. حالا دیگر سقفی بالای سر پسرش بود. طی چند سال به تدریج با تحمل شرایط طاقت فرسای موجود توانست وارد تجارت رویایی اش شود.

WWW.ELMEMA.COM

باید سفارشی کتاب به سایت علم ما اجمعه کنید: WWW.ELMEMA.COM

بخشی از کتاب سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق) اثر شبنم هرزبان و دکتر شهریار هرزبان

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



بین سال های ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۷ کریس گاردنر در کمپانی سرمایه گذاری "بیر استرنز" مشغول به کار شد و توانست درآمد بالایی کسب کند. کریس گاردنر در سال ۱۹۸۷ و تنها با داشتن ۱۰۰۰۰ دلار سرمایه کمپانی خود را تحت نام "گاردنر ریک" در شهر شیکاگو تاسیس نمود. این مؤسسه یک بنگاه اجرایی با تخصص در زمینه های استعلام بدهی و ارائه حق و حقوق بازنیستگی برای کارمندان و اتحادیه های کارگری بسیاری از شرکت های بزرگ و معروف در آمریکاست. سال ۱۹۸۷ توانست در شیکاگو بنگاه خرید و فروش سهام خودش را تاسیس کند و آخر سر هم برای خودش یک دستگاه اتومبیل فراری بخرد.

کریس گاردنر داستان زندگی اش را افسانه نمی داند: داستان زندگی من به دیگران می آموزد که چطور باید جلوی موانع زندگی سینه سپر کرد. می توانستم یک فروشنده بی دست و پا و بی خانمان باقی بمانم اما من می خواستم زندگی بهتری داشته باشم و الان زندگی ام عالی است. ما هم می توانیم تند بادهای زندگی را در هم بکوییم. تنها باید هدفمان را مشخص کنیم و با اراده، امید، توکل به پروردگار و قوت قلب گرفتن از کسانی که دوستشان داریم، در راهمان ثابت قدم باشیم.

گاردنر اکنون یکی از کارآفرینانی است که در فعالیت های خیریه شرکت فعال دارد و ۵۰ میلیون دلار صرف کمک به خانواده های کم درآمد، رفاه کودکان، ساخت مسکن و ایجاد فرصت های شغلی کرده است.

در سال ۲۰۰۶ داستان زندگی او در فیلمی به نام "در جست و جوی خوشبختی" با کارگردانی گابریل موچیانو به تصویر کشیده شد که با موفقیت بسیار همراه بود.

سخت تر از سخت

کریستوفر گاردنر، ویژگی های سخت تر از سخت:
خانواده پد، شرایط زندگی سخت، پی رحمی اطرافیان، تنها یار،
ازدواج نا موفق، زندان و ... توانست چلوی امید و تلاش پیوسته را بگیرد.

مثبت اندیش، تلاش منظم، فعال، سخت کوشی و اقدام گرا بودن از ویژگی های منحصر بفرد اوست.





۳۹. باربارا دی آنجلیس^۱ (نویسنده، روانشناس و سخنران)



دکتر باربارا دی آنجلیس در ۴ مارس ۱۹۵۱ در فیلadelفیای آمریکا متولد شد و در سن یازده سالگی پدر و مادر او از یکدیگر جدا شدند. جدایی پدر و مادر سبب شد او تا حد زیادی با چالش‌های مهمی در زندگی خود مواجه شود. اما این چالش‌ها نه تنها اوی را زمین نزدند بلکه از او فردی موفق و جسور و خود انگیخته ساخت که تشهنه موفقیت بود. او وارد دانشگاه شد و توانست مدرک کارشناسی خود را با بالاترین معدل کسب نماید. او کارشناسی ارشد خود را از دانشگاه سیرالس آنجلس دریافت کرد و دکتراو روانشناسی را از دانشگاه کلمبیا پاسیفیک گرفت.

وی در سن ۲۰ سالگی برای اولین بار ازدواج کرد. اما پس از پنج ماه از همسر خود جدا شد.

همسر دوم او داگ هنینگ بود که پس از مدت کوتاهی از هم جدا شدند. او برای بار سوم با جان گری نویسنده کتاب مردان میریخی و زنان ونوسی ازدواج کرد که ازدواج آن‌ها نافرجام بود. آخرین ازدواج

بخشی از کتاب سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق) اثر شبنم موزبان و دکتر شهریار موزبان
WWW.ELMEMA.com

^۱ _ Barbara De Angelis

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



او با جفری جیمز بود که به بیش از ده سال با یکدیگر زندگی کردند این دو فرزندی ندارند و با دو سگ و یک گربه خود در لس آنجلس زندگی می‌کنند.

گاهی نقاط عطف زندگی ما می‌توانند از ما الماس‌های درخشان تری بسازند. باربارا در تمام کتاب‌های خود از تجاربی می‌گوید در طی رابطه خود کسب نموده است.

وی اذعان می‌دارد که از گذشته خود اصلاً پشیمان نیست بلکه اگر بارها این مسیر را طی نماید باز هم همان را ادامه می‌دهد. در زمینه روابط کتاب‌های وی مانند نسخه‌هایی هستند که هر فرد می‌تواند برای بهبود روابط خود از آن بهره مند شوند. وی معتقد است اگر روابط به ظاهر شکست خورده وی در زندگی نبودند، او هرگز نمی‌توانست خواسته دقیق خود از یک رابطه را بداند و برای خلق رابطه رویایی خود تلاش نماید.

باربارا با وجود این که از زندگی زناشویی پدر و مادر خود تجربه شیرینی نداشت و بارها خود نیز این تجربه را تکرار کرد. اما در نهایت او با فردی زندگی می‌کند که عاشقانه وی را همان گونه که هست دوست می‌دارد.

در حال حاضر تجارب باربارا از وی روانپژشک و نویسنده و سخنران برجسته‌ای ساخته است که آموزه‌های وی الهام بخش میلیون‌ها انسان در سراسر جهان است.

در سال ۱۹۹۴ باربارا دی آنجلیس به تولید برنامه‌های تلویزیونی در زمینه کارهای عاشقانه پرداخت و به یکی از پر بیننده‌ترین برنامه‌های تلویزیونی تبدیل شد. افراد زیادی در سراسر جهان برنامه او را دیدند. او در این حرفه بسیار پیشرفت کرد و افتخارات زیادی را نیز به دست آورد. دکتر دی آنجلیس به مدت دو سال به طور مداوم در تلویزیون CNN حضور داشت و به همراه گروه خود برنامه‌ی روزانه ای برای تلویزیون CBS اجرا می‌کردند. همچنین میزبان یک برنامه‌ی محبوب در لس آنجلس نیز بوده است.

در طول بیست سال گذشته دکتر دی آنجلس به عنوان یک سخنران انگلیزشی شناخته شده است و یکی از جالب‌ترین و پرطرفدارترین سخنرانان زن در جهان می‌باشد. باربارا در کنفرانس‌های بی‌شماری همراه با دالایی لاما، ریچارد برانسون، دیاک چوپرا، وین دایر، لوئیز هی، دی کلرک، لیس برون و افراد دیگر شرکت داشته است.

دکتر باربارا دی آنجلیس دریافت کننده بالاترین افتخار از Toastmasters International به عنوان برنده چکش طلایی ۲۰۰۷ و یکی از ۵ زن دریافت کننده از Toastmasters International

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



در ۵۰ سال اخیر می‌باشد. او یکی از برجسته ترین معلمان الهام بخش در مستند یافتن بخشش (DISCOVER THE GIFT) به همراه دالایی لاما، مایکل برنارد، راوی شانکار و دیگر روشنفکران معنوی می‌باشد.

دکتر باربارا دی آنجلس در حال حاضر رئیس کمیته SHAKTI COMMUNICATIONS INC

است که متعهد به ارسال پیام روشنفکرانه به جهان از طریق رسانه‌های الکترونیکی و چاپی است. باربارا یک جوینده‌ی جدی است که از هجده سالگی عمیقاً مشغول به تمرین روحانی و تحصیل در آن بوده است. چندین سال همراه با روحانیون و استادان برجسته‌ی زمان ما اقامت داشته است. بر پایه این حکمت عمیق درونی است که او برنامه‌های برای تغییر زندگی خود «انتقال از درون به بیرون» ارائه می‌دهد.

کتاب‌های چاپ شده از دکتر باربارا دی آنجلیس:

- رازهای درباره‌ی زنان که باید هر مردی بداند
- رازهای درباره‌ی مردان که باید هر زنی بداند
- سوب مرغ برای تقویت روح همسران
- اعتماد به نفس
- با هم بودن
- راهنمای زناشویی موفق
- کتابچه‌ی تمرین‌ها، آزمون‌ها و راهنمای شخصی
- ده راز زندگی که باید هر زنی بداند
- رازهای عشق ورزی
- چطور به این وضعیت دچار شدم؟
- شناخت عشق واقعی
- الهام‌های درباره‌ی عشق
- آیا تو نیمه‌ی گمشده‌ام هستی؟
- راز موفقیت زنان در اجتماع
- عشق را بجویید تا بیابید

بخشی از کتاب سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق) اثر شبنم موزیان و دکتر شهریار مرزبان
WWW.ELMEMA.com



سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



این بانوی نویسنده از شکست نترسید و خود را تسلیم آن نکرد. هر بار دید که زندگیش آن گونه که انتظارش را دارد، نیست، با شجاعت تمام آن را رها کرد. او خود را مقید به قوانین دست و پا گیر جامعه نکرد و آزادی فکر و عقیده را با ارزش و مهم پنداشت. او برای تکامل و آرامش کلیت وجودش تلاش کرد و پرده از رازهای بسیاری در زمینه روابط فردی و اجتماعی و خانوادگی برداشت.

با خواندن هر یک از کتاب های این نویسنده فعال و پر توان هر کسی می تواند روابطش را بهبود ببخشد و آینده بهتری را برای خود و دیگران رقم بزند.

سخت تر از سخت

پاربارادی آنجلیس، ویژگی های سخت تر از سخت:
چدایی والدین و ازدواج های نا موفق او، فقط و فقط او را قوی تر کرد! تجربیات او تبدیل به کتاب های ارزشمندی شد که زندگی و روابط حیلی ها را پیوپیو پخشید.
مطالعه و ادامه تحصیل دیدن نکات مثبت در شرایط و تجربیات گلخ تلاش منظم و هدفمند فعال و عملکرا

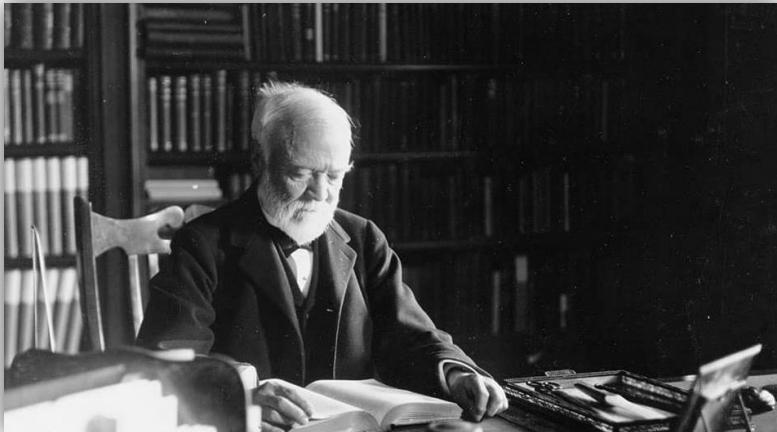
شنبه موزیان و شهریار موزیان

www.ELMEMA.com

بخشی از کتاب سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق) اثر شنبه موزیان و دکتر شهریار موزیان
www.ELMEMA.com



۴۰. آندریو کارنگی^۱ (بنیان‌گذار شرکت فولاد کارنگی)



اندرو کارنگی در ۲۵ نوامبر سال ۱۸۳۵ در اسکاتلند متولد شد. مادرش مارگارت مرسیسون کارنگی و پدرش ویلیام کارنگی نام داشت. محل تولد او کلبه‌ای بود که به عنوان محل کار خانواده یعنی بافندگی نیز استفاده می‌شد. خانه آن‌ها تنها یک اتاق اصلی داشت که با یک خانواده بافندگی دیگر به صورت شریکی در آن زندگی می‌کردند. این اتاق تکی به عنوان اتاق نشیمن، پذیرایی و خواب، بین این دو خانواده تقسیم شده بود.

یک سال پس از تولد اندرو، پدرش در بافندگی پیشرفت خوبی داشت. اندرو تحصیلات ابتدایی اش را در مدرسه رایگان دانفرملاین گذراند. این مدرسه توسط خیر مشهور آن سال‌ها یعنی آدام رولاند ساخته شده بود.

عموی اندرو یعنی جورج لادر یکی از رهبران سیاسی قدرتمند اسکاتلند بود. او در سنین کودکی، اندرو را با کتاب‌های رابرت برنس و قهرمانان اسکاتلندی همچون رابرت د بروس، ویلیام والاس و راب روی

^۱ Andrew Carnegie

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



آشنا کرد. پسر لادر نیز نامی مشابه پدرش داشت و دوست صمیمی اندره بود. این دو با یکدیگر بزرگ شدند و در سال های بعد به عنوان شرکای تجاری با هم همکاری کردند.

زمانی که اندره ۱۳ ساله بود، پدرش با مشکلات اقتصادی متعدد روبرو شد و کشور اسکاتلندر نیز نوعی قحطی را پشت سر می گذاشت. مادر اندره در آن سال ها به کمک خانواده آمده و به کمک برادرش با فروش محصولات مختلف، درآمدی نسبی کسب می کرد. سرانجام پس از شکست های متعدد در کار، خانواده کارنگی تصمیم گرفتند که به آمریکا مهاجرت کنند. آن ها در سال ۱۸۴۸ به آلگینی پنسیلوانیا رفتند تا زندگی جدیدی را شروع کنند.

شهر آلگینی در دهه ۱۸۴۰ با رشد جمعیت شدید روبرو شد. در این مدت، جمعیت این شهر از ۱۰ هزار نفر به بیش از ۲۰ هزار نفر رسید. تولیدات صنعتی این شهر، خصوصاً لباس های پشمی و کتانی، کیفیت و محبوبیت بالایی داشتند و عبارت Made in Allegheny در آن سال ها به شهرت بالایی رسیده بود. البته پدر اندره باز هم در کسب و کار موفق نبود چرا که فروشنده‌گان علاقه‌ای به محصولات او نداشته و خودش نیز توانایی فروش مستقیم کالاهای را نداشت. سرانجام پدر و پسر همزمان شغلی در یک کارخانه تولید کتان که صاحبی اسکاتلندری داشت، پیدا کردند.

اندره اولین فعالیت کاری خود را در سال ۱۸۴۸ و به عنوان مسئول تعویض ماسوره در دستگاه های شرکت Anchor Cotton Mills شروع کرد. او ۱۲ ساعت در روز و ۶ روز در هفته کار می کرد و اولین حقوقش، ۱,۲ دلار در هفته بود. پس از مدتی پدر اندره کارخانه را ترک کرده و بار دیگر در کارگاه نساجی خود مشغول شد که البته توانایی تامین هزینه های خانواده را نداشت. از طرفی، جان هی که یک تولیدکننده اسکاتلندری ماسوره بود به پشتکار اندره علاقمند شده و پیشنهاد کار با حقوق ۲ دلار در هفته را به او داد.

اندره کارنگی در سال ۱۸۴۹ در شرکت تلگراف اوهايو استخدام شد و با شغل پیام رسانی تلگراف، حقوق هفتگی ۲,۵ دلار را از دفتر پیتربورگ این شرکت دریافت می کرد. اندره به خوبی به توصیه های عمومیش دقت می کرد و تلاش زیادی در کار از خود نشان می داد. او آدرس مکان ها و سازمان های مهم را به خوبی به خاطر می سپرد و در طی آن دوران، ارتباطات مفیدی را نیز با اشخاص مهم شکل داد.

او همچنین صدای مختلف و معانی پیام های تلگرافی را به خوبی شناسایی می کرد. توانایی اندره در این زمینه به حدی رسید که بدون کمک سوزن راهنمای، پیام ها را ترجمه می کرد. پس از یک سال،

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



او به سمت اپراتوری تلگراف رسید. یکی از تاثیرگذارترین افراد در این دوره‌ی زمانی از زندگی اندرو کارنگی، کلنل جیمز اندرسون بود که روزهای شنبه، کتابخانه خود متشکل از ۴۰۰ عنوان کتاب را برای کودکان کار باز می‌کرد. اندرو همیشه به اندرسون ادای احترام کرده است و او را عاملی بسیار مهم در موفقیت‌های خود می‌دانست. به هر حال تلاش و پشتکار اندروی جوان در مطالعه و یادگیری پله‌های اولیه موفقیت اقتصادی و فرهنگی او را بنا کرد.

توماس ای. اسکات در سال ۱۸۵۳ اندرو کارنگی را به عنوان منشی و اپراتور تلگراف در شرکت Pennsylvania Railroad Company استخدام کرد. حقوق هفتگی اندرو در این شرکت ۴ دلار در هفته بود. کارنگی این شغل را به خاطر پتانسیل رشد آن و شانس موفقیت بیشتر در صنعت حمل و نقل ریلی قبول کرد. زمانی که اندرو ۲۴ ساله بود، اسکات پیشنهاد سرپرستی واحد مدیریت غرب شرکت پنسیلوانیا را به او ارائه کرد و از تاریخ یکم دسامبر سال ۱۸۵۹ کارنگی به صورت رسمی مدیریت این بخش را بر عهده گرفت.

استخدام و فعالیت در شرکت پنسیلوانیا با حقوق سالانه ۱۵۰۰ دلار مراحل موفقیت بعدی کارنگی را شکل داد. در آن سال‌ها حمل و نقل ریلی صنعت اول آمریکا و این شرکت نیز یکی از برترین فعالان این صنعت بود. کارنگی در زمان فعالیت به عنوان سرپرست واحد مدیریت غرب این شرکت فعالیت می‌کرد، اصول مدیریت و کنترل هزینه را آموخت. او برادر ۱۶ ساله‌اش تام را به عنوان منشی شخصی و اپراتور تلگراف و دخترعمویش ماریا هوگان را نیز به عنوان اولین اپراتور زن تلگراف در آمریکا استخدام کرد.

اسکات یکی از موثرترین افراد در سرمایه‌گذاری‌های اولیه و تصمیم‌گیری‌های اقتصادی کارنگی بود. او تعدادی سهام از شرکت‌های زیرمجموعه پنسیلوانیا را به قیمت ۵۰۰ دلار به اندرو پیشنهاد داد. خرید این سهام و دریافت سود آن و همچنین سهام پاداش، اولین درآمدهای کارنگی از سرمایه‌گذاری بود. در این مراحل، مدیر شرکت پنسیلوانیا یعنی جان ادگار تامسون نیز به کارنگی کمک می‌کرد. در نهایت سرمایه‌گذاری‌های ثروتمندترین فرد تاریخ آمریکا در صنایع ریلی و صنایع وابسته مانند آهن و پل‌سازی، ثروت مناسبی را برای او به ارمغان آورد.

کارنگی تعدادی سهام از شرکت تولیدکننده واگن‌های تختخوابدار با نام Woodruff را در اختیار داشت. او پیش از شروع جنگ داخلی آمریکا زمینه ادغام این شرکت با بازیگر فعال دیگر این صنعت یعنی جورج پولمن را فراهم کرد. این شرکت واگن‌هایی مجهز به تختخواب را در آمریکا تولید می‌کرد.

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



این واگن ها مسافت های طولانی و بیش از ۸۰۰ کیلومتر را برای مسافران لذت بخش می کرد. این ادغام، سود هر دو شرکت دخیل و سهام داران آن ها از جمله کارنگی را افزایش داد.

کارنگی جوان علاوه بر فعالیت گفته شده، هنوز به کار برای اسکات ادامه می داد و در این مدت، بهبودهای خوبی در سیستم های عملیاتی شرکت پنسیلوانیا اجرا کرد. اسکات که پس از شروع جنگ به سمت معاون جنگی و مستول حمل و نقل نظامی رسیده بود، در سال ۱۸۶۱ کارنگی را مسئول مدیریت و سرپرستی ریل های حمل و نقل نظامی و همچنین خطوط تلگراف شرکت در شرق آمریکا کرد. کارنگی در این زمان، پروژه بازگشایی خطوط ریلی واشنگتن دی.سی را که توسط شورشیان قطع شده بود، با موفقیت به پایان رساند.

علاوه بر خطوط ریلی، اتصال خطوط تلگرافی نیز با مدیریت عالی کارنگی ادامه پیدا کرد و او کمک شایانی به نیروهای متعدد در جنگ داخلی آمریکا کرد. کارنگی در یک مصاحبه به شوخی خود را اولین مصدوم جنگ معرفی کرده بود، چرا که در سانحه‌ای در زمان باز کردن گره یک خط تلگراف، صورتش را زخمی کرده بود.

اندرو کارنگی در سال ۱۸۶۴ سرمایه‌گذاری ۴۰ هزار دلاری در شرکت Oil Creek در ونانگو کانتی پنسیلوانیا انجام داد. پس از یک سال، این شرکت و چاه های نفت آن سودی حدود یک میلیون دلار داشتند. در همان سال ها، تقاضا برای محصولات آهنی مانند زره کشتی های جنگی، توپ های جنگی و صدها محصول صنعتی دیگر به اوج رسیده بود. تمام این اتفاقات، منطقه پیتربورگ را به مرکز تولیدات صنعتی در زمان جنگ داخلی آمریکا تبدیل کرده بود.

کارنگی پیش از جنگ نیز روی آهن و محصولات آن سرمایه‌گذاری کرده بود. پس از پایان جنگ، او شرکت پنسیلوانیا را ترک کرد تا شرکت های مستقل خود را در زمینه ساخت پل و تولیدات آهنی تاسیس کند. این شرکت ها Keystone Bridge Works و Union Ironworks نام داشتند. او تعدادی از سهام شرکت ها را به راهنمایان اصلی خود یعنی اسکات و تامسون اهدا کرد. لازم به ذکر است شرکت این دو نفر، مشتری اصلی محصولات کارنگی بود.

کارنگی علاوه بر توانایی بالا در تجارت و کسب و کار، دانش ادبی و همچنین جذابیت اجتماعی بالایی داشت. او به رویدادهای مختلف اجتماعی دعوت می شد و البته از این دیدارها برای بهبود اوضاع کسب و کار خود نیز استفاده می کرد. او اعتقاد داشت که باید از فرصت‌هایی، بیش از کسب درآمد برای کمک

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



به دیگران استفاده کند. کارنگی در یکی از مقاله هایش به این نکته اشاره کرده که پس از رسیدن به یک مقدار مناسب از ثروت، دیگر باید تنها برای مردم کار کند و تمام تلاش خود را برای بهبود زندگی آن ها به کار بگیرد.

کارنگی در دوره‌ای از زندگی خود مدیر بزرگترین مجموعه های تولید آهن و فولاد در آمریکا بود. در این مسیر نوآوری های متعددی را نیز به این صنعت ارائه کرد. یکی از مهم‌ترین اختراقات کارنگی در صنعت فولاد، استفاده از فرآیند بسمر در تولید فولاد بوده است. در این فرآیند، کربن موجود در آهن چدن، در فرآیند سریع سوزانده می‌شود. توسعه‌ی این فرآیند باعث کاهش شدید قیمت فولاد شد. فولاد بسمر به سرعت خود را به بازار تحمیل کرده و به مقدار زیاد در صنعت ریلی استفاده شد. البته این نوع از فولاد برای استفاده در پل ها و ساختمان ها مناسب نبود.

اقدام مهم بعدی کارنگی در صنعت فولاد، ادغام عرضه کنندگان مواد خام صنعتی با شرکت تولیدی خودش بود. شرکت فولاد کارنگی در پایان دهه ۱۸۸۰ بزرگترین تولیدکننده آهن چدن، فولاد ریلی و گوک در جهان بود. آن ها توانایی تولید ۲ هزار تن آهن چدن در روز را داشتند. کارنگی در ادامه فرآیند های ادغام، در سال ۱۸۸۳ شرکت رقیب یعنی Homestead را خریداری کرده و در سال ۱۸۹۲ تمامی این شرکت ها را تحت نام Carnegie Steel Company متحد کرد.

در سال ۱۸۸۹ تولیدات فولاد در آمریکا به قدری افزایش یافت که بریتانیا را پشت سر گذاشت. کارنگی تاثیر مستقیمی روی این رشد داشت چرا که تعدادی از بزرگترین شرکت های این صنعت تحت مدیریت او بودند. حتی شرکت فولاد سازی رئیس قبلی او یعنی تامسون نیز در آن سال ها به امپراطوری کارنگی ملحق شده بود.

کارنگی در سال ۱۹۰۱ و در سن ۶۱ سالگی تصمیم به بازنشستگی گرفت. او در سال های پایانی، شرکت های خود را به شرکت های سهامی تبدیل کرد. جان پیرپونت مورگان که امروزه بیشتر با نام جی. پی مورگان شناخته می‌شود، یکی از بزرگترین فعالان بانکی آن سال های آمریکا بود. او بازدهی بالای عملکرد کارنگی در مدیریت صنعت فولاد را مشاهده کرده بود و تصمیم گرفت با ترکیب شرکت های فعال در زمینه‌ی فولاد، بهره وری آن ها را دو چندان کند.

طرح مورگان برای ادغام شرکت های فولادی موجب کاهش هزینه ها، کاهش قیمت برای مصرف کننده، افزایش حجم تولید و افزایش حقوق کارگران می‌شد. او مذاکرات خرید و ادغام شرکت های



سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



فعال را در دوم مارس سال ۱۹۰۱ به پایان رساند و شرکت بزرگ United States Steel Corporation را تاسیس کرد. این شرکت، اولین سازمان با ارزش بازار بیش از یک میلیارد دلار در جهان بود.

فرآیند تاسیس شرکت فولاد آمریکا، بزرگترین فرآیند خرید و ادغام در تاریخ این کشور بود. سرانجام کارنگی نیز با واگذاری شرکت‌های خود از ادامه فعالیت صنعتی کناره‌گیری کرد. شرکت‌های او با مبلغی حدود ۱۲ برابر درآمد سالانه و به قیمت ۴۸۰ میلیون دلار (حدود ۱۴,۱ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۷) خریداری شدند. نکته جالب این است که پول‌ها و اوراقی که به عنوان هزینه خرید به کارنگی اهدا شدند به قدری در آن سال‌ها با ارزش بودند که در شرکت کارگزاری مورد نظر، محفظه‌ای مخصوص آن‌ها طراحی و ساخته شد.

یکی از اولین فعالیت‌های بشر دوستانه‌ی کارنگی در شهر محل تولدش یعنی دانفرملاین بود که در سال ۱۸۷۹ استخری عمومی در آن جا تاسیس کرد. در سال بعد او ۸ هزار پوند برای تاسیس کتابخانه کارنگی در این شهر کمک کرد.

کارنگی در سال ۱۸۸۴ هزینه‌ای بالغ بر ۵۰ هزار دلار را برای ساخت کتابخانه بافت شناسی در بیمارستان آموزشی Bellevue برای مرکز پزشکی دانشگاه نیویورک پرداخت کرد. این کتابخانه امروز با نام کتابخانه کارنگی شناخته می‌شود.

کارنگی در سال ۱۸۸۱ خانواده‌اش را به همراه مادر ۷۰ ساله‌ی خود در سفری سیاحتی به بریتانیا بردا. آن‌ها توری تفریحی را با کالسکه در این منطقه گذراندند و در مسیر بازدید از اسکاتلند با استقبال فراوان مردم روبرو شدند. نکته مهم در مورد ارتباط کارنگی با مردم و فرهنگ بریتانیایی این است که او تعلق خاطر و مسئولیت زیادی نسبت به آن‌ها احساس می‌کرد. او تلاش کرد تا تعدادی از روزنامه‌های این منطقه را خریده و نسبت به قدرت گرفتن جمهوری و از بین رفتن تدریجی سلطنت در بریتانیا اقداماتی انجام دهد. جذابیت و ثروت کارنگی باعث شده بود تا او دوستان با نفوذی همچون نخست وزیر وقت انگلیس یعنی ویلیام اوارت گلدستون داشته باشد.

کارنگی در کنار فعالیت‌های خود تمرکز زیادی روی مقاله‌های انتقادی و تلاش برای تاثیرگذاری بر فرهنگ عامه داشت.

بهترین سایت علمی اینترنتی از ساخت (زندگی نامه افراد موفق) بزرگ‌ترین موزیان و هنرمندان شنیدنی است WWW.ELMEMA.COM

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



یکی از مهم ترین و ماندگارترین مقاله های کارنگی در سال ۱۸۸۹ و در مجله نورث امریکن منتشر شد. او ابتدا عنوان ثروت را برای این مقاله انتخاب کرده بود که به پشنهداد گلدستون آن را به انجیل ثروت تغییر داد. کارنگی در این مقاله زندگی ثروتمند مفید برای جامعه را به دو بخش تقسیم کرده است. او معتقد بود افراد باید در بخش اول به جمع آوری و افزایش ثروت بپردازند و نیمه دوم را به اهدای این ثروت در جهت پیشرفت جامعه اختصاص دهند. به بیان دیگر کارنگی، هدف والای زندگی افراد ثروتمند را فعالیت های خیرخواهانه می دانست.

کارنگی هیچ گاه به صورت مستقیم به امپریالیسم اشاره نکرده بود؛ اما فعالیت های او نشان می دهد که به صورت کامل با مستعمره کردن سرزمین ها مخالف است. او به شدت مخالف اشغال فیلیپین بود و به همین دلیل در سال ۱۸۹۸ تلاش های زیادی برای استقلال این کشور انجام داد.

در سال های پایانی جنگ آمریکا و اسپانیا، آمریکایی ها سرزمین فیلیپین را به قیمت ۲۰ میلیون دلار از اسپانیا خریدند. کارنگی در این میان برای مبارزه با امپریالیسم آمریکایی، پیشنهاد ۲۰ میلیون دلار را به مردم فیلیپین داد تا آن ها از سلطه ای آمریکا رها کند. اگر چه تلاش های او به موقیت ختم نشد اما همین اقدام، عزم جدی او برای مبارزه با استعمارگری را نشان می داد. او عضو انجمن ضد امپریالیسم آمریکا بود که روسای جمهور پیشین آمریکا همچون گروو کلیولند و بنجامین هریسون در آن عضو بودند.

فعالیت های بشر دوستانه کارنگی در سال های پس از فروش امپراطوری فولادیاش به اوج خود رسید. پس از سال ۱۹۰۱ افکار عمومی نگاهشان به کارنگی را از تاجری زیرک و توانا در کسب ثروت، به فردی خیرخواه و کوشان بر بهبود زندگی مردم، تغییر داده بود. کارنگی در آن سال ها هم در اسکاتلنده و در قصر اسکیبو و هم در آمریکا و در قصر خود در خیابان پنجم نیویورک اسکان داشت. خانه نیویورک کارنگی اکنون موزه ای متعلق به موسسه ای اسمیشونین است.

کارنگی بخش زیادی از ثروت خود را به دیگران کمک می کرد. او تمام نامه ها و قدردانی هایی که از این افراد دریافت می کرد را در کشویی مخصوص در خانه خود نگهداری می کرد. از فعالیت های عمومی این کارآفرین ثروتمند می توان به تلاش برای گسترش و همه گیر کردن زبان انگلیسی تحت عنوان شرکت Simplified Spelling Board اشاره کرد که اقداماتی جدی جهت بهبود آموزش زبان انگلیسی انجام داد.



سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



کارنگی در کنار فعالیت های بی شمار خیرخواهانه، تمرکزی جدی روی ساخت و توسعه کتابخانه های عمومی داشت. او کتابخانه های زیادی را در کشورهای آمریکا، انگلستان، کانادا و بسیاری کشورهای انگلیسی زبان دیگر تاسیس کرد. کارنگی در مجموع به ساخت و توسعه ۳ هزار کتابخانه عمومی در ۴۷ ایالت آمریکا و کشورهایی همچون کانادا، بریتانیا، ایرلند، استرالیا، نیوزیلند، آفریقای جنوبی و فیجی کمک مالی کرد. به هر حال فعالیت های این تاجر در ساخت کتابخانه و مراکز آموزشی به حدی تاثیرگذار بود که نحوه معماری و ساخت این مراکز را نیز بهبود بخشید.

ثروتمندترین فرد تاریخ آمریکا در تاسیس دانشگاه بیرمنگام نیز نقش داشت و در سال ۱۸۹۹ مبلغ ۵۰ هزار پوند به ساخت این دانشگاه کمک کرد. او در سال ۱۹۰۰ مبلغ ۲ میلیون دلار برای ساخت دانشگاه کارنگی هزینه کرد. همین قدر هزینه نیز در سال ۱۹۰۲ برای ساخت موسسه آموزشی کارنگی در واشنگتون دی. سی پرداخت شد.

فعالیت های خیرخواهانه کارنگی در مباحث آموزشی و علمی باز هم ادامه داشت و او در سال ۱۹۱۱ کمک های شایانی به ساخت تلسکوپ ۲,۵ متری هوکر کرد. او در این زمینه، مبلغی حدود ۱۰ میلیون دلار را برای ساخت این تلسکوپ به موسسه تحقیقاتی کارنگی پرداخت کرد. او به دانشگاه ها و موسسات آموزشی و همچنین دانش آموزان نیازمند وطن خود یعنی اسکاتلند نیز کمک می کرد و برنامه های تحت عنوان Carnegie Trust for the Universities of Scotland را با پشتوانه مالی ۱۰ میلیون دلار اجرا کرد. علاوه بر کمک های آموزشی، کارنگی پارکی عمومی با نام پیتکریف را نیز در محل تولدش تاسیس کرد.

اندرو کارنگی برای کمک به کارمندان قبلی خود در شرکت هوم استد، صندوق بازنشستگی تاسیس کرد و در سال ۱۹۰۵ آن را به حمایت از اساتید بازنشسته دانشگاه های آمریکا گسترش داد. او به موسیقی هم علاقه های زیادی داشت و به همین دلیل در ساخت ۷ هزار ارگ کلیسایی کمک مالی کرد. او در ادامه تالار کارنگی را تاسیس کرد که یکی از بزرگترین تالارهای موسیقی آمریکا است. بنیاد Carnegie Hero Fund و کمک به ساخت Peace Palace در هلند نیز از دیگر اقدامات قابل توجه او در حمایت از فعالیت های بشر دوستانه بوده است.

اندرو کارنگی با وجود تمام فعالیت های خیرخواهانه که در دوران زندگی خود انجام داده، در چند اتفاق ناگوار تاریخی نیز حضور داشته است. یکی از این اتفاقات هولناک، سیل منطقه جانزتاون در ایالت پنسیلوانیا بود که در سال ۱۸۸۹ اتفاق افتاد. کارنگی یکی از اعضای باشگاه ماهیگیری و شکار

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



Fork ۲۰۹ نفر جان خود را از دست دادند و شهر تقریباً ویران شد.

دلایل وقوع این سیل در تغییراتی که برای فعالیت اعضای باشگاه ماهیگیری در سد آن منطقه ایجاد شده بود، خلاصه می‌شود. ناظران بر این عقیده‌اند که این تغییرات، ساختار سد را سست کرده و بارش‌های چند روزه‌ی پیش از وقوع سیل، به راحتی آن را از بین برده‌اند. البته اعضای این باشگاه همگی به بازسازی شهر کمک کردند اما انتقادات از عملکرد آن‌ها در ایجاد تغییرات ساختاری هنوز پا بر جاست. کارنگی نیز یکی از فعالان در بازسازی جانزتاون بود و کتابخانه‌ای را نیز در این شهر تاسیس کرد.

اتفاق چالشی بعدی در زندگی کارنگی، شورش کارگران کارخانه هوم استد بود. این شورش یکی از خون‌بارترین اعتراضات کارگری در تاریخ آمریکا بود که در سال ۱۸۹۲ رخ داده و ۱۴۳ روز به طول انجامید. این شورش در کارخانه‌ی فولاد کارنگی در هوم استد پنسیلوانیا رخ داد. حاضران در این شورش، اتحادیه کارگری کارگران صنعت فولاد تحت عنوان National Amalgamated Association of Iron and Steel Workers بودند.

منشا اعتراضات کارگران، عدم افزایش حقوق آن‌ها پس از افزایش سوددهی کارخانه بود. کارنگی پیش از این که اعتراضات به اوج خود برسد به اسکاتلندر سفر کرده و مدیریت بحران را به شریک و همکارش هنری کلی فریک داده بود. فریک در بین کارگران به اقدامات ناعادلانه و ضد اتحادیه‌های کارگری معروف بود. در نهایت، نیروهای امنیتی به اعتصاب و اعتراضات پایان دادند و در این درگیری‌ها، ۱۰ نفر کشته شدند. اگر چه کارنگی در مدیریت بحران این شورش نقشی نداشته و شرکتش نیز پس از آن به خوبی به فعالیت ادامه داد، اما اعتبار او نزد اتحادیه‌های کارگری خدشه‌دار شد.

کارنگی تصمیم داشت تا در زمان حیات مادرش ازدواج نکند. پس از این که مادر او در سال ۱۸۸۶ از دنیا رفت، کارنگی ۵۱ ساله با لوئیز ویتفیلد که ۲۱ سال از خودش جوان‌تر بود ازدواج کرد. آن‌ها در سال ۱۸۹۷ صاحب تنها فرزند خود یعنی مارگارت شدند. اندر و تا سال‌های پایانی عمر در امارت خود در نیویورک زندگی می‌کرد و پس از آن نیز همسرش تا زمان مرگش در سال ۱۹۴۶ در همین امارت ساکن بود.

اندرو کارنگی در ۱۱ آگوست سال ۱۹۱۹ در لنوکس ماساچوست بر اثر ذات‌الریه از دنیا رفت. او تا زمان مرگش رقمی برابر با ۳۵۰,۶۵۳,۶۹۵,۶۵۳ دلار (برابر با ۷۶,۹ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۵) به فعالیت

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



های بشر دوستانه کمک کرده بود. پس از مرگ او نیز ۳۰ میلیون دلار دیگر از دارایی هایش به خیریه ها بخشیده شد. پیکر او در گورستان اسلیبی هالو در نیویورک به خاک سپرده شد.

کارنگی در سال ۱۹۱۱ بنیادی با نام Carnegie Corporation تاسیس کرد تا از اقدامات در جهت گسترش و پیشرفت علوم در سرتاسر جهان حمایت کند.

علاوه بر مواردی که در بخش های قبلی به آن ها اشاره شد، افتخارات و یاد بودهای دیگری نیز به نام این تاجر بشر دوست ثبت شده است. اندرو کارنگی در سال ۱۹۰۱ دکترای افتخاری حقوق را از دانشگاه گلاسکو دریافت کرد. او همچنین نشان افتخاری Freedom of Glasgow را نیز در همان سال دریافت کرد. یک نمونه دایناسور دیپلودوکوس یا دوتربکی به نام این کارآفرین نام گذاری شده و دلیل آن نیز کمک های او در جریان اکتشاف فسیل های این دایناسور بوده است. فسیل اصلی این دایناسور در حال حاضر در موزه تاریخ طبیعی کارنگی نگهداری می شود.

دو شهر در ایالت های پنسیلوانیا و اوکلاهما آمریکا به نام کارنگی شناخته می شوند. حتی نام علمی یک گونه از کاکتوس ساگوارو نیز به نام این کارآفرین ثبت شده است. یک مдал با عنوان مдал کارنگی نیز در انگلستان به بهترین مقاله های ادبی نوشته شده توسط کودکان، اهدا می شود. خیابانی در شهر بلگراد صربستان و همچنین یک دیبرستان در شهر هیوستون نیز به نام کارنگی نام گذاری شده اند.

این جمله، یکی از مهم ترین شعارهای کارنگی است، کارنگی مخالف صدقه دادن و کمک نقدی بود. او علاقه مند بود تا به انسان هایی کمک کند که تمایل داشتند به خودشان کمک کنند. «در امور خیریه، مهم ترین هدف باید کمک و فراهم کردن امکانات برای افرادی باشد که برای کمک به خود و پیشرفت تلاش می کنند. با صدقه دادن و کمک مستقیم نقدی، هر چند کلان، هیچ فرد یا نژادی پیشرفت نخواهد کرد.»

کارنگی مرتبا در نشريات مربوط به مسائل کارگری مشارکت داشت. او علاوه بر 'دموکراسی پیروزمندانه' (۱۸۸۶) و 'انجیل ثروت' (۱۸۸۹)، همچنین کتاب 'مربیگری ما، سفر برایتون به اینورنس' (۱۸۸۲)، 'چهار نفر در آمریکا' در انگلیس (۱۸۸۳)، 'دور دنیا' (۱۸۸۴)، امپراتوری تجارت (۱۹۰۲)، راز تجارت مدیریت مردان است (۱۹۰۳)، جیمز وات (۱۹۰۵) در مجموعه معروف اسکاتلندي، مسائل امروز (۱۹۰۷) و زندگینامه خود پس از مرگ اندره کارنگی (۱۹۲۰) مشارکت داشت. مقالات شخصی کارنگی در بخش نسخه های خطی کتابخانه کنگره است. مجموعه کارنگی کتابخانه نادر کتاب و نسخه های

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



خطی دانشگاه کلمبیا از بایگانی سازمان های زیر تشکیل شده توسط کارنگی تشکیل شده است: شرکت کارنگی نیویورک (CCNY)، بنیاد کارنگی برای صلح بین المللی (CEIP)، بنیاد کارنگی برای پیشرفت تدریس (CCEIA)، شورای اخلاق و امور بین المللی کارنگی (CFAT)؛ این مجموعه ها در درجه اول با امور خیریه کارنگی سروکار دارند و مطالب شخصی بسیار کمی در رابطه با کارنگی دارند. دانشگاه کارنگی ملون و کتابخانه کارنگی پیتسبرگ به طور مشترک مجموعه بایگانی های دیجیتالی اندرو کارنگی را در مورد زندگی کارنگی اداره می کنند.

برخی از توصیه های اندرو کارنگی برای موفقیت:

- مهم نیست که چه استعدادهایی دارید، اگر نمی توانید برای پیشرفت و حرکت در خودتان انگیزه ایجاد کنید، محکوم به قناعت و در جا زدن در شرایط فعلی هستید.
- شاد و امیدوار باشید تا موفق شوید.
- کسی که بخواهد تمام کارها را به تنها یی انجام دهد و یا تمام بودجه خود را صرف انجام یک کار کند، یک رهبر موفق نخواهد بود.
- باور کنید که در آستانه یک موفقیت بی نظیر هستید و یک زندگی موفق و باشکوه در انتظار شماست؛ برای دستیابی به این باور تلاش کنید.
- وقتی شما ثروتمند می شوید وضع مالی اطرافیان تان هم بهتر خواهد شد.
- یک فرد معمولی فقط ۲۵ درصد انرژی و توانایی خود را به کار می گیرد. کسانی که ۵۰ درصد ظرفیت خود را به کار می گیرند موفق و عده انگشت شماری که ۱۰۰ درصد توانایی های خود را در راه پیشرفت استفاده می کنند، بدون شک موفق ترین هستند.
- منظر تایید دیگران نباشد.
- راز موفقیت در این است که تواناترین و لایق ترین فرد را برای انجام هر کاری انتخاب کنید؛ نه این که خودتان همه کارها را انجام دهید.
- اگر کسی تمایل به پیشرفت نداشته باشد، شما نمی توانید او را مجبور به پیشرفت کنید.
- هر کاری که تا به حال انجام داده اید، به این دلیل انجام شده که شما هدفی داشته اید و برای رسیدن به آن هدف، وارد عمل شده اید.
- بزرگ ترین هدف ممکن را برای خود در نظر بگیرید.

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



برخی جملات که توسط افراد مشهور در مورد کارنگی زده شده:

- کارنگی متفکر بزرگی بود. الان هم چیزهای زیادی برای یادگیری از این دست افراد داریم.
- آقای کارنگی یک مرد واقعاً باهوش بود، او می‌دانست درباره چه چیزی صحبت می‌کند و شما هم همینطور!
- من پاییز گذشته سریال تلویزیونی را درباره "مردانی که آمریکا را ساختند" تماشا کردم و جذاب بود. خیلی از آنها در قالب بریده شده بودند. حیف که این سریال کارهای بزرگ کارنگی و برخی دیگر را فاش نکرد.
- اندرو کارنگی مطمئناً مردی است که ارزش شناختن را دارد.
- من فکر می‌کنم ایده‌های او هنوز هم در چشم انداز امروز بسیار معتبر است.

سخت تر از سخت

آندریو کارنگی، ویدگری‌های سخت تر از سخت:

مسائل اقتصادی خانواده، قطعی کشور و مهاجرت او را از ۳۱۲ پیوسته باز نداشت!

کار کردن در شغل‌های مختلف و پهترين مودش پودن در آن شغل او را به شغل و موقعیت پهتر رساند. با سرمایه گذاری هوشمندانه در کنار سخت کوشی، ۳۱۲ و پیشکار، په ثروت پرگرسید.

شبین مژبان و شهریار مژبان

www.ELMEMA.com

بخشی از کتاب سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق) اثر شبین مژبان و دکتر شهریار مژبان
WWW.ELMEMA.com



۴۳. سویچیرو هوندا^۱ (بنیانگذار شرکت هوندا موتور)



سوییچیرو هوندا در ۱۷ نوامبر سال ۱۹۰۶ در یاماها گاشی در روستای کومیو بخش آی واتا استان شی زواوکا ژاپن متولد شد. این روستا اکنون تنبیویشی نام دارد. سوییچیرو از کودکی همیشه همراه پدر بود و کار او را تماشا می کرد. او در این مدت یاد گرفت که خود اسباب بازی های خودش را بسازد. عشق به ابزارهای مکانیکی میراثی بود که گیهی برای پرسش باقی گذاشت، البته مهارت عالی افراد خانواده هوندا در زمینه های مختلف اصلا غیر عادی نبود، مادر او میکا بافنده ای زیر دست بود که ماشین بافندگی اش را خود تعمیر می کرد. او حتی یک ماشین بافندگی طراحی کرد که با آن بافته خاص خود را تولید می کرد.

بخشی از کتاب سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق) اثر شبنم موزبان و دکتر شهریار موزبان
برای سفارش کتاب به سایت علم ما مراجعه کنید: WWW.ELMEMA.com

^۱ _ Soichiro Honda

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



در سال هایی که گیهی هوندا فروشگاه دوچرخه خود را تاسیس کرد، استقبال از این وسائل نقلیه در ژاپن زیاد شده بود. او که مهارت بالایی در آهنگری و تعمیرات داشت، همیشه سفارشاتی برای تعمیر دوچرخه های مردم دریافت می کرد. پس از مدتی گیهی متوجه پتانسیل بالای این کسب و کار شد و تصمیم گرفت دوچرخه های دست دوم را خریداری کرده، تعمیر کند و آن ها را به قیمتی مناسب بفروشد. این فعالیت هوشمندانه باعث شد فروشگاه آن ها به بهترین فروشگاه دوچرخه محلی تبدیل شود.

سوییچیرو هوندا در سال ۱۹۱۳ به مدرسه ابتدایی رفت. او دانشآموز درس خوانی نبود اما همواره کنجکاوی و تلاش برای پیدا کردن راه حل های جدیدی در فضای اول دیده می شد. او در سال های تحصیل یک بار تلاشی برای جعل مهر و امضای خانواده ها انجام داد و این کار را برای همکلاسی های خود نیز انجام می داد. پس از آن که معلمان مدرسه متوجه کار او شدند، پدرس سوئی را یک روز تمام تنبیه کرد. سوئی ۸ ساله برای اولین بار در سال ۱۹۱۴ یک اتومبیل را مشاهده کرد. او همیشه از این لحظه به عنوان نقطه عطف زندگی اش یاد کرده است. وقتی سوئی هوندا اتومبیل در حال حرکت را در جاده می بینید، بدون دلیل و تنها از روی کنجکاوی به دنبال آن می دود. حرکت اتومبیل بدون نیاز به نیروی محركه مانند اسب و تنها با نیروی خودش، او را شگفتزده کرده بود. سوئی با تمام وجود به دنبال اتومبیل دوید تا این که آن را در مسیر جاده گم کرد. او در صحبت هایش از لحظه ای یاد می کند که لکه روغن چکیده شده از خودرو روی زمین را مانند فردی که در بیان آب پیدا کرده، بوییده است.

روحیه ماجراجویی، توسعه فناوری های جدید و تلاش برای کشف ناشناخته ها، ریشه در کودکی سوئی داشت. خانواده آن ها فقیر بود اما پدرس، فرزندان خود را با عشق برای کار زیاد و سر و کله زدن با قطعات مکانیکی بزرگ کرد. سوئی خیلی زود کار با ابزارها را از پدرس یاد گرفت. یکی از علایق بچگی او شنیدن صدای موتور کوچک آسیاب برنج بود. لقب او در مدرسه، «دماغ سیاه» بود چرا که سوئی همیشه در حال کمک به پدرس در آهنگری و فروشگاه دوچرخه بود و دستان و بدنش همیشه از کار کشیف بود.

هوندا پس از ۸ سال تحصیل، یک آگهی استخدام برای شرکتی در توکیو مشاهده کرد که نظر او را به خودش جلب کرد. او که تحصیلات عالیه نداشت تنها به خاطر علاقه ای فراوان به کارهای مکانیکی و فنی، به پایتخت ژاپن رفت و در ۱۵ سالگی به عنوان جوان ترین کارمند شرکت Art Shokai، تولید کننده و تعمیر کننده ای اتومبیل و موتورسیکلت استخدام شد.

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



سوئی هوندا در سال های ابتدایی وظایف خدماتی ساده‌ای مانند نظافت و پذیرایی بر عهده داشت. پس از مدتی، یوزو ساکاکیبارا (Yuzo Sakakibara) صاحب کارخانه که متوجه علاقه شدید و توانایی یادگیری بالای هوندا شده بود، تعمیرات مکانیکی را به او یاد داد. علاوه بر آن، یوزو مهارت های ارتباط با مشتری و حفظ دیسیپلین تخصصی را نیز به سوئی آموخت داد. در آن زمان، خرید اتومبیل تنها محدود به طبقه مرغه جامعه بود و بیشتر خودروهای بازار ژاپن نیز ساخت کشورهای خارجی بودند.

شرکت شوکای به تولید خودروهای مسابقه‌ای نیز مشغول بود. آن ها در سال ۱۹۲۳ شروع به ساخت اولین خودروهای خود کردند. اولین مدل آن ها که آرت دایملر نام داشت، از یک موتور دست دوم دایملر استفاده می‌کرد. خودروی بعدی آن ها که بسیار مشهور شد، Curtis نام داشت. این خودرو از ترکیب موتور هوایی Curtiss و شاسی آمریکایی Mitchell ساخته شده بود. شرکت در پروژه ساخت این خودرو، تجربیات بسیار مفیدی را در اختیار هوندا گذاشت. خودروی آن ها در ۲ نوامبر سال ۱۹۲۴ برنده مسابقه اتومبیلرانی شد.

مشتری های کارخانه شوکای خودروهای مختلفی از کارخانه های معتبر مرسدس، لینکلن و دایملر را برای تعمیر به آن ها می‌سپردنده و همین امر، باعث افزایش مهارت های سوئی شد. او در سن ۲۰ سالگی برای اعزام به خدمت سربازی فراخوانده شد اما به خاطر کور رنگی از رفتن به خدمت معاف شد.

هوندا در ۲۵ آوریل سال ۱۹۲۸ شعبه‌ای از شرکت آرت شوکای را در شهر هاماتسو تاسیس کرد. او تنها شاگرد ساکاکیبارا بود که توانست کسب و کاری مستقل تاسیس کند. هوندا هیچ گاه به دنبال فتح بازارهای داخلی نبود. او اعتقاد داشت اگر بتواند بازارهای جهانی را تصاحب کند، به تبع آن ها در ژاپن نیز موفق خواهد بود. شعبه هاماتسوی شرکت آرت شوکای تحت رهبری هوندا به سرعت پیشرفت کرد و توانست ۳۰ کارمند استخدام کند. آن ها کامیون های کمپرس تولید می‌کردند و در کنار آن به بهینه سازی اتوبوس ها برای حمل مسافران بیشتر مشغول بودند.

سوئی هوندا در سال ۱۹۳۵ با ساچی هوندا ازدواج کرد. ثمره ازدواج آن ها ۲ پسر و ۲ دختر بودند که مشهورترین آن ها، هیروتوشی هوندا، موسس شرکت Mugen است.

در سال ۱۹۳۶ هوندا که از شغل تعمیرات ماشین آلات خسته شده بود، تصمیم گرفت تا کسب و کاری جدید تاسیس کند. او شرکت Tokai Seiki Heavy Industry را به همراه Shichiro Kato در تاسیس کرد. آن ها پروژه‌ای جدید به نام مرکز تحقیقات رینگ پیستون شروع کردند. هوندا روزها در

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



کارخانه قدیمی و شب ها به طراحی و تولید رینگ پیستون مشغول بود. هوندا پس از شکست های متعدد در این پروژه تصمیم گرفت تا اطلاعات آکادمیک خود در علم مواد را افزایش دهد. به همین دلیل او در موسسه آموزش های صنعتی هاماتسو ثبت نام کرد. پس از ۲ سال تحصیل، او آموزش های فنی لازم را دیده بود. در همین زمان هوندا تصمیم گرفت که نمایندگی آرت شوکای را به شاگردان خود اهدا کرده و خود به عنوان مدیر اصلی توکای سیکی فعالیت کند.

شرکت توکای سیکی به تولید رینگ پیستون مشغول شد؛ اما باز هم موفقیت زیادی کسب نکرد. آن ها قراردادی با شرکت تویوتا امضا کردند؛ اما از میان ۵۰ نمونه ای که برای این شرکت ارسال کردند، تنها ۳ نمونه توانست استانداردهای کنترل کیفیت این شرکت را با موفقیت پشت سر بگذارد. پس از ۲ سال تحقیق و مطالعه بیشتر، شرکت تولید پیستون توکای سیکی به موفقیت رسید و به عنوان تولید کننده بزرگ قطعات برای شرکت های تویوتا و هواپیما سازی ناکاجیما انتخاب شد.

در سال ۱۹۴۱ ژاپن وارد جنگ شد و شرکت توکای سیکی تحت کنترل وزارت دفاع و مهامات این کشور درآمد. در سال ۱۹۴۲ تویوتا ۴۵ درصد از سهام شرکت را خرید و هوندا را از مقام مدیریت به سطحی پایین تر تنزل داد. با شدت گرفتن حملات هوایی به ژاپن، خطرات جدی صنایع این کشور را تهدید می کردند. شهر هاماتسو نیز زیر آتش حملات هوایی قرار گرفت و کارخانه توکای در این شهر نابود شد. در ۱۳ ژانویه سال ۱۹۴۵ نیز حادثه طبیعی زلزله، خسارت های زیادی به این شرکت وارد کرد و کارخانه آن ها در ایواتا نیز از بین رفت.

سوئی هوندا در سال ۱۹۴۵ تمام سهام توکای سیکی را به تویوتا فروخت و مرکز تحقیقات فنی هوندا را تاسیس کرد. ۳ سال بعد و در سال ۱۹۴۸ این شرکت به **Honda Motor** تغییر نام داد. سوئی در شرکت جدید تمام تمرکز و انرژی خود را روی مهندسی گذاشته بود تا از تمام تجربیات سخت گذشته و تلاش های متعدد برای ساخت رینگ پیستون، برای تولید محصولات جدید استفاده کند.

هوندا در سال ۱۹۴۸ با تاکئو فوجیساوا (Takeo Fujisawa) دیدار کرد. آن ها در این دیدار به علایق مشترکشان در صنعت پی بردند و تصمیم گرفتند با یکدیگر همکاری کنند. فوجیساوا در شرکت جدید سرمایه گذاری کرده و بخش های مالی و تبلیغات را بر عهده گرفت. از آن جایی که هر ۲ موسس شرکت هوندا افرادی ریسک پذیر بودند، این شرکت در سال های ابتدایی بارها تا مرز ورشکستگی پیش رفت. اولین محصول این همکاری، یک موتورسیکلت ۹۸ سی سی با موتور ۲ مرحله ای بود. نام این

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



موتورسیکلت Dream گذاشته شد. ۲ سال بعد، نسخه‌ای دیگر از این موتورسیکلت با موتور ۴ مرحله‌ای تولید شد.

در سال ۱۹۵۸ اولین مدل از تولیدات شرکت هوندا با نام Super Cub وارد ایالات متحده آمریکا شد. در این زمان شرکت هوندا بزرگترین تولید کننده موتورسیکلت در ژاپن بود که با پشت سر گذاشتن ۵۰ رقیب ژاپنی و ۲۰۰ رقیب خارجی به این رتبه رسیده بود.

شرکت هوندا که با سرعت زیادی در حال رشد بود، نیاز به روش‌های مدیریتی جدید داشت. پیشرفت هایی که در این سال‌ها در هوندا انجام گرفت، به نوعی مدیریت در تمام شرکت‌ها را دگرگون کرد. دپارتمان‌های هوندا به طور مستقل تعریف می‌شدند و هر کدام برای توسعه‌های فنی و علمی خود مسئولیت مجزا داشتند. مرکز تحقیقات هوندا مدیریتی کاملاً مستقل و خارج از هرم مدیریتی هوندا داشت. ترفع طراحان در این شرکت به موقعیت‌های خالی بستگی نداشت؛ بلکه آن‌ها تنها با پیشرفت‌های شخصی می‌توانستند ترفعی بگیرند. سوئی هیچ گاه به سلسله مراتب اعتقاد نداشت. او معتقد بود وقتی فشار و نیروی مستقیم از کارمندان برداشته شود، آن‌ها بهتر کار می‌کنند. سیستمی که هوندا طراحی کرده بود، برای تربیت افراد نخبه عالی بود و افرادی را آماده می‌کرد که زود یا دیر به مدیران کارخانه تبدیل می‌شدند.

در ژانویه سال ۱۹۵۶ شرکت هوندا شالوده‌ی دستورات و ساختارهای مدیریتی خود را با نام «اصول شرکتی» اعلام کرد. این اصول در ۴ بخش خلاصه می‌شوند: ساخت بازارهای جدید، همکاری تمام کارمندان در امر مدیریت، بین‌المللی کردن تولیدات و حل کردن مشکلات فنی بدون توجه به گذشته، رسم و رسوم و دیدگاه‌های رایج.

سرعت رشد شرکت هوندا به قدری بود که آن‌ها در سال ۱۹۶۱ به آمار تولید ۱۰۰ هزار دستگاه موتورسیکلت رسیدند و در سال ۱۹۶۸ این آمار را به یک میلیون دستگاه در سال افزایش دادند. در میانه دهه ۸۰ حدود ۶۰ درصد از بازار جهانی در دستان هوندا بود. در دهه ۱۹۹۰ تولید شرکت هوندا به ۳ میلیون دستگاه موتورسیکلت در سال رسید.

پس از این که شرکت هوندا به رتبه اول تولید موتورسیکلت در جهان رسید، سوئی تصمیم گرفت که به رویای کودکی خود یعنی تولید اتومبیل بپردازد. هوندا در این صنعت نیز نوآوری‌های خاص خود را داشت و توانست سیستم اگزوزی با پایین ترین نرخ تولید آلودگی در آن زمان تولید کند. او این سیستم

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



را در اولین خودروی خود یعنی Honda Civic پیاده کرد که در سال ۱۹۷۵ به بازار عرضه شد. اولین خودروی هوندا با استقبال بالایی در بازارها روبرو شد.

در ابتدای دهه ۱۹۸۰ هوندا به سومین تولیدکننده خودرو در ژاپن تبدیل شد. تا پایان این دهه، این شرکت به مقام سوم بزرگترین تولیدکنندگان خودرو در جهان رسید.

هوندا تجارت خود را به آمریکا نیز گسترش داد. او یک کارخانه تولیدی در مارسویل اوهایو تاسیس کرد. این کارخانه برای تولید خودروهایی با استاندارد ژاپنی تاسیس شد و محصول اصلی آن یعنی Honda Accord در پایان دهه ۸۰ به پرروش‌ترین خودروی آمریکا تبدیل شد. این پیشرفت‌ها باعث شد که سوئی هوندا به عنوان اولین رهبر ژاپنی صنعت خودرو در تالار مشاهیر صنعت اتومبیل آمریکا حاضر شود.

هوندا در تمام مدت مدیریت و مهندسی خود به استراتژی «سعی و خطأ» اعتقاد داشت و معتقد بود کارمندان نیز باید اهدافی بزرگ برای خود تعیین کنند تا در کنار پیشرفت شرکت، خودشان نیز پیشرفت کنند. از دیدگاه او، خصوصیت بزرگ یک تاجر، ریسک پذیری بود. او همه چیز را برای رسیدن به موفقیت در معرض ریسک قرار می‌داد.

سوئی هوندا همواره با خصوصیات رفتاری عجیب شناخته می‌شد. او مدیری مهریان اما در عین حال سختگیر بود. کارمندان او را با نام صاعقه می‌شناختند که با وجود پذیرا بودن شکست آن‌ها، فشار زیادی برای رسیدن به موفقیت اعمال می‌کرد. او تاجری سرکش بود که با سیاست‌های کلی ژاپن مخالفت می‌کرد و به همین دلیل هیچ گاه محبوب تاجران و فعالان بزرگ ژاپنی نبود. در سال‌هایی که تصمیم کلی صنعت ژاپن به کاهش تولید و افزایش قیمت بود، او تولید را افزایش و قیمت‌ها را کاهش داد و در این راه موفق نیز بود.

این تاجر سرکش در تمام مدت فعالیت و زندگی، با رسوم گذشته مبارزه کرد. به عنوان مثال اون در بسیاری از مواقع از استخدام افراد با تحصیلات عالی خودداری می‌کرد. سوئی اعتقاد داشت آن‌ها تفکرات متعصبانه دارند و نمی‌توانند برای پیشرفت برنامه‌ریزی کنند. هوندا بارها در صحبت‌های خود به شکست های گذشته در مسیر کاری اعتراف کرده است:

بخشی از کتاب سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق) اثر شبنم موزیان و دکتر شهریار مهریان
WWW.ELMEMA.COM

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



«وقتی به گذشته خود نگاه می‌کنم، می‌بینم که چیزی به جز اشتباه کردن انجام نداده‌ام. اما من به دستاوردهای خود افتخار می‌کنم. اگر چه اشتباهات و شکست‌های متعددی داشته‌ام، اما هیچ کدام از آن‌ها دلیل مشترکی نداشتند».

سوئی به مدت ۶۵ سال در شرکت خود کار کرد و تمام خودروهای جدید را آزمایش کرد. او هیچ گاه آشنایان و نزدیکان خود را به مقام مدیریت نرساند. هوندا در جایی گفته بود:

«هر چقدر هم موسس یک شرکت خوب باشد، تضمینی نخواهد بود که پسرش مدیر مناسبی برای شرکت باشد. مدیریت باید به دست کسانی باشد که خصوصیات ویژه رهبری را داشته باشند».

سوئی هوندا در سال ۱۹۷۳ از مدیریت شرکت بازنشسته شد. اما او هنوز انرژی زیادی داشت و نمی‌توانست خانه نشین شود. به همین دلیل هوندا به سمت معاونت اتاق بازرگانی توکیو و سازمان صنعت اتومبیل رانی ژاپن منصوب شد. او در این مدت ۲ سازمان مردم نهاد را در زمینه امنیت و محیط‌زیست تاسیس کرد.

در حال حاضر کمپانی هوندا پس از شرکت‌های جنرال موتورز، گروه فولکس واگن، تویوتا، هیوندای موتور، فورد، نیسان و پژو سیتروئن هشتمین خودروساز بزرگ جهان به شمار می‌آید.

هنگامی که در ۱۹۷۹ هوندا اولین کارخانه خود را در آمریکا بنیاد نهاد، اولین شرکتی بود که مستقیماً نیروهای آمریکایی را به استخدام خود درآورد. هم اکنون از ۱۶۷ هزار نفر کارکنان شرکت، بیش از ۱۰۰ هزار نفر در آمریکا در حوزه موتورسیکلت و خودروسازی فعالیت دارند. ۲۷ هزار نفر از این افراد در حوزه تحقیق و توسعه مشغول هستند. هوندا همچنین خطوط تولید خود را در کشورهای چین، پاکستان، ایالات متحده آمریکا، کانادا، انگلستان، برباد، نیوزیلند، اندونزی، هند، ترکیه و تایلند راه اندازی و محبوبیت و شهرت زیادی کسب کرد. دو خودروی هوندا سیویک و هوندا آکورد مدت‌ها به عنوان پرفروش‌ترین محصولات این شرکت در بازارهای مختلف بودند.

تا سال ۲۰۰۷ میزان تولیدات هوندا حدود ۴,۶ میلیون واحد در سال رسید. اما سال ۲۰۱۰ این میزان به ۴,۷ میلیون واحد کاهش یافت. همچنین از محصولات دیگر هوندا که در عرصه هوایی است، می‌توان هوایپیمای اچ‌ای-۲۴۰ را نام برد. شرکت هوندا محصولات زیادی از جمله انواع خودرو و موتورسیکلت را نیز به مسابقات رالی فرستاد و موفقیت‌های زیادی را هم به دست آورد. سال ۱۹۹۹ هوندا اولین خودروی

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



هیدروژنی خود را به بازار ایالات متحده آمریکا فرستاد و رفته بخش عمده‌ای از بازار ایالات متحده آمریکا را تصاحب کرد.

سال ۲۰۰۸ خودروهای پیشرفته و مدرن هیدروژنی و الکتریکی را نیز عرضه کرد و سال ۲۰۱۰ سومین خودروی سوخت هیدروژنی هوندا به نام سی‌آر-زد را تولید و عرضه کرد و در تولید این نوع خودروها نیز پیشرو شد. هوندا پس از کسب موفقیت‌های پی‌درپی همچنان با تولید خودروهای پیشرفته جزو برترین خودروسازان ایالات متحده به شمار می‌رود.

سویچیرو و همسرش ساچی حتی در سن بالا، هر دو مجوز خلبان خصوصی داشتند. او همچنین در سن ۷۷ سالگی از اسکی، گلف، اتومبیل‌های مسابقه‌ای، پرواز با هواپیمای بی‌موتور و بالون لذت برد و هنرمندی بسیار ماهر بود.

سرانجام هوندا در ۵ آگوست سال ۱۹۹۱ و بر اثر نارسايی کبدی و پیش از رقابت‌های فرمول یک مجارستان درگذشت. آیرون سنا راننده تیم هوندا که در این رقابت پیروز شد این موفقیت را به سویچیرو هوندا تقدیم کرد.

او در دوران زندگی خود به موفقیت‌ها و افتخارات متعددی دست یافت. او ۴۷۰ اختراع و ۱۵۰ اختراع ثبت شده دارد. دکترای افتخاری دانشگاه فنی میشیگان و دانشگاه ایالتی اوهايو از افتخارات دیگر او هستند. هوندا به بالاترین درجه افتخاری در کشورش یعنی رویان آبی ژاپن نیز دست یافته است. او تجارتی با ۳۲۰۰ دلار شروع کرد و شرکتی بزرگ ساخت که به درآمدی بیش از ۳۰ میلیارد دلار رسیده است.

سخت تر از سخت

سوییچیرو هوندا، ویژگی‌های سخت تر از سخت:
کار کردن از کودکی، ورشکستگی، زلزله، چنگ چهانی، و... هیچ کدام پائیش نشد او دنبال اهداف و رویای خود نبرد...!
سخت کوش، پر تلاش، منظم و هدفمند
مطالعه، آموختش و کار در راستای اهداف و علایق
بلند پرواز، فعال و عملگرا





۴۷. زهره صداقت^۱ (کارآفرین و بانوی اول کشوری در رشته پوشاک)



زهره صداقت بانوی برتر کارآفرین کشور، در سال ۱۳۴۱ در مشهد به دنیا آمد. او از کشور ژاپن دیپلم مدیریت تولید پوشاک را دریافت کرد و پس از بازگشت به ایران، دیپلم مدیریت کسب و کار را داخل کشور اخذ کرد.

همسر زهره صداقت استاد دانشگاه است، دکترای طراحی صنعتی دارد و چندین آموزشگاه را نیز در سطح شهر مدیریت می کند. زهره صداقت به خاطر علاقه زیادی که به خیاطی داشت، از سال های خیلی دور، نزدیک به ۳۳ سال پیش کار خود را با تاسیس یک کارگاه خیاطی برای تولید پوشاک شروع کرد. همین کارگاه از ۳۳ سال پیش تا کنون به طور مستمر مشغول به فعالیت می باشد و جمعیت کارکنانش را به ۲۵۰ نفر رسانده است. این کارگاه در شهر مشهد قرار دارد و پوشاک تولید شده را نه تنها در مشهد بلکه به سایر استان های کشور نیز عرضه می کند.

^۱ _ Zohreh Sedaghat

بخشی از کتاب سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق) اثر شبنم مرزبان و دکتر شهریار مرزبان
WWW.ELMEMA.com
برای سفارش کتاب به سایت علم ما مراجعه کنید:

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



زهره صداقت در کارگاه خیاطی اش به تولید کالاهایی همچون فرم مدارس، تریکوچات، لباس‌های بیمارستانی و تولید پوشک برای سازمان‌هایی از این دست، پرداخته است.

بر اساس گفته‌های زهره صداقت، این چنین آمده است که نیروی‌های کاری او که به صورت مستقیم و غیر مستقیم کار می‌کنند به مرز ۲۵۰ نفر رسیده است. بیشترین تعداد کارکنان خانم صداقت را خانم‌های بی سرپرست و بد سرپرست تشکیل می‌دهند، که تعدادی از آن‌ها با گرفتن سفارش در خانه هایشان که به کارگاه خیاطی تبدیل کرده‌اند، به تولید پوشک پرداخته اند.

او می‌گوید یک کارگاه مرکزی دارد که در آن فقط کار برش و بسته‌بندی انجام می‌شود. این کارگاه در منطقه‌ای بسیار پایین از شهر مشهد قرار دارد که در این منطقه مستضعفان بسیاری زندگی می‌کنند. شاید کسی با شنیدن این حرف فکر کند، انتخاب این منطقه برای کارگاه مرکزی به این خاطر بوده که هزینه‌های کمتری را متحمل شوند، اما به گفته خانم صداقت انتخاب این منطقه به دلیل وجود خانواده‌هایی در آن جا است که مشکلات مالی دارند و با کار کردن در این کارگاه می‌توانند خرج و مخارج زندگی شان را تامین کنند.

زنان و دختران بسیاری با رنگ سنی ۱۸ تا ۶۰ سال و یا حتی بالای ۶۰ سال در این کارگاه‌ها کار می‌کنند. حقوق و دستمزد هر کدام از کارکنان نیز در هر زمان که نیاز داشته باشند به درخواست خودشان به آن‌ها پرداخت می‌شود.

او می‌گوید که هیچ وقت به فکر تغییر مکان کارگاه نبوده است، چرا که با هدف ایجاد اشتغال برای زنان آبرومندی که نیاز مالی دارند تاسیس شده است و کارگاه مرکزی قلب کارشان به حساب می‌آید.

او پوشک تولید شده را به بهترین بیمارستان‌های مشهد و سایر استان‌ها می‌فرستد و داشتن حجم بالای فروشش را کیفیت بالا، ارسال به موقع و خوش قولی می‌داند. بیشترین حجم کاری که او در یک ماه داشته است، تولید ۲۰ هزار دست پوشک بیمارستان و فرم مدارس بوده، که پیشرفته چشمگیر و بی نظیر در کار می‌باشد.

زهره صداقت طراح لباس، مدیر تولیدی پوشک، کسی که همه‌ی استانداردهای تولیدی را دریافت کرده، بازاریابی محصولات تولیدی را خود او انجام می‌دهد و همه دوره‌های مدیریتی را گذرانده است.

WWW.ELMEMA.COM

بخشی از کتاب سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق) اثر شبنم هوزبان و دکتر شهریار هوزبان

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



او در مورد مدیریت زندگی شخصی اش چنین می گوید: هر روز که از ۷ صبح در کارگاه های خیاطی مشغول به کار می شوم، ظهر خود را به خانه می رسانم و پس از اندکی استراحت کارهای خانه را انجام می دهم و پس از گذشت ۲ ساعت به محل کار بر می گردم و تا ۱۰ شب آن جا می مانم.

زهره صداقت دو فرزند دختر و پسر دارد که آن ها نیز با مادرشان با وجود فعالیت های دیگر، شریک شده اند و او را در انجام کارها همراهی می کنند.

به عقیده زهره صداقت زنانی در جامعه وجود دارند که نیاز شدید مالی دارند ولی حق بیرون رفتن از خانه را نیز ندارند. او می گوید: اگر یک کارخانه تولیدی به راه می انداختم فقط افرادی برای استخدام مراجعه می کردند که آزادانه می توانستند در اجتماع باشند و حتی هزینه رفت و آمد خود را به محل کارشان را پرداخت کنند. اما من با وجود سختی های فراوان کار هیچ هدفی جز ایجاد اشتغال برای زنان بی سرپرست و بدسرپرست نداشته ام، آن ها به راحتی می توانند در منزل کار انجام دهند و با استفاده از درآمد به دست آمده مشکلاتشان را رفع کنند.

افتخارات زهره صداقت

- دریافت ۸ عنوان کارآفرین برتر و نمونه در مشهد و استان خراسان رضوی
- دریافت عنوان کارآفرین ملی در کل کشور
- دریافت عنوان بانوی اول کشوری در رشته نساجی و پوشاک
- دریافت مдал طلای کارآفرینی در سال ۱۳۹۴ از دفتر ریاست جمهوری

سخت تر از سخت

زهره صداقت، ویژگی های سخت تر از سخت:

مطالعه و تخصصی در راستای علاقه

مدیر پر تلاش، منظم و هدفمند

فعال و عملگرا

داشتن هدف های پزرجنگ از پول، مثل "توجه به همنوع خود"



۵۸. لئوناردو داوینچی^۱ (نقاش، دانشمند، مخترع، نویسنده و...)



لئوناردو دی سر پیرو داوینچی، که از او به صورت مختصر با نام لئوناردو داوینچی یاد می‌شود، در ۱۵۰۴ سال در روستای وینچی، واقع در ایتالیا، چشم به جهان گشود. او حاصل رابطه نامشروع یک مرد ثروتمند و یک زن دهقان با نام‌های پیرو فرانسیسو دی آنتونیو داوینچی و کاترین بود، گمان می‌رود که مادر لئوناردو، برده‌ای اهل خاورمیانه بوده که برای کار به ایتالیا برده شده است. با توجه به این موضوع که در آن زمان، نام خانوادگی معنای امروزی را نداشت، نام وی تنها به پدر و زادگاهش دلالت می‌کند.

درباره دوران طفولیت و خردسالی وی اطلاعات چندانی در دست نیست، اما برطبق نگاشته‌های تاریخی، او ۵ سال نخست زندگی خویش را با مادر می‌گذرانده و پس از آن، نزد خانواده پدرش، با پدربزرگ، مادربزرگ و عمویش زندگی می‌کرده.

^۱ _ Leonardo da Vinci

بخشی از کتاب سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق) اثر شبنم موزیان و دکتر شهریار مرزبان آوریل سال ۱۴۵۲ در روستای وینچی، واقع در ایتالیا، چشم به جهان گشود. او حاصل رابطه نامشروع یک مرد ثروتمند و یک زن دهقان با نام‌های پیرو فرانسیسو دی آنتونیو داوینچی و کاترین بود، گمان می‌رود که مادر لئوناردو، برده‌ای اهل خاورمیانه بوده که برای کار به ایتالیا برده شده است. با توجه به این موضوع که در آن زمان، نام خانوادگی معنای امروزی را نداشت، نام وی تنها به پدر و زادگاهش دلالت می‌کند.

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



پدر لئوناردو، پس از گذشت مدتی از آوردن فرزندش، با دختری ۱۶ ساله ازدواج می‌کند، وی علاقه بسیاری به لئوناردو داشته و همواره او را مانند فرزند تنی خویش مورد لطف و محبت خود قرار می‌داده، اما به دلیل بیماری ناشناخته‌ای، مادرخوانده لئوناردو پس از گذشت مدتی، در سن جوانی از دنیا می‌رود.

برطبق گفته واساری، زندگینامه نویس نقاشان دوره رنسانس، یک دهقان، استعداد نقاشی داوینچی را به پدر وی اطلاع داده و از او خواسته که پرسش روی یک پلاک، نقاشی کند. داوینچی روی آن پلاک ماری را نقش کرده که از دهانش آتش می‌افروزد، با توجه به این موضوع که نقاشی مورد بحث از زیبایی هنری بالایی برخوردار بوده، سر پیرو داوینچی، آن را به یک خریدار آثار هنری در فلورانس فروخت، جالب آن که این پلاک بعدها به دوک میلان فروخته شد. پدر داوینچی نیز به رسم قدردانی، با پول فروش اثر پرسش، پلاکی را به دهقان یاد شده اهدا کرد که نماد قلب تیرخورده بر آن نقش بسته بود.

لئوناردو برای تحصیلات ابتدایی، به مدرسه دهکده محل سکونتش می‌رود. با وجود این که وی علاقه چندانی به درس‌های مدرسه نشان نمی‌دهد، اما کنجکاوی لئوناردوی خردسال و علاقه وافر او به طبیعت، او را به سمت یادگیری مستقل هندسه و ریاضیات سوق داد. جالب است بدانید که لئوناردو از اختلال واژگان یا دیسلکسی رنج می‌برده است، این اختلال که بر یادگیری واژگان تاثیر می‌گذارد، توانایی تمايز بین حروف مشابه را از فرد سلب می‌کند (به عنوان نمونه، حروف «پ»، «ب»، «ت»، «ر»، «ز»، «ز»؛ با این حال، چنین اختلالی قابل کنترل و رفع است و افرادی که به آن مبتلا هستند، از خلاقیت و ابتکار بسیار بالاتری نسبت به انسان‌های عادی برخوردار خواهند بود. به احتمال بسیار زیاد، دلیل اخترات و فعالیت‌های مبتکرانه داوینچی، ریشه در اختلال واژگان او دارد).

وقتی او به سن ۱۶ سالگی و دوران نوجوانی رسید، پدر وی با دختر ۲۰ ساله‌ای به نام فرانسیسکا لنفردینی ازدواج کرد.

هنگامی که داوینچی تحصیلات مقدماتی خویش را به پایان رساند، به قصد یادگیری علوم و فنون، او را به هنرکدهای در فلورانس فرستادند تا نزد نقاش و پیکرتراشی به نام آندرئا دل وروکیو، آموزش‌های لازم را ببیند. شهرت و تبحر بالای وروکیو در جامعه فلورانس به اندازه‌ای بود که ساخت بنای یاد بود سردار نظامی شهر ونیز، بارتولومئو کولئونی را به وی سپرده بودند. کار در کنار چنین استادی، فرصتی مغتنم برای یادگیری لئوناردوی جوان بود. جالب است بدانید که در کنار این استاد، نقاشان برجسته‌ای چون گیلن‌داتو، پروجینو، بوتیچلی و لورنزو دی کریدی پرورش یافته بودند.



سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



ورود او به این هنرکده، جرقه‌ای برای بیداری هوش و نبوغ داوینچی بود. با توجه به این که برای تبحر در نقاشی و پیکرتراشی، سال‌ها تلاش و کسب تجربه لازم است، اما لئوناردو داوینچی در سن ۱۷ سالگی توانایی خلق ابزارها و ماشین‌آلات پیچیده‌ای را به دست آورد که در آن زمان تنها از پس استادان ماهر بر می‌آمد. او در سال‌های فعالیت خود در این هنرکده، در علوم مختلفی همچون طراحی، شیمی، متالورژی، فلزکاری، گچکاری، چرم‌دوزی، مکانیکی، نجاری و مهارت‌های هنری چون مدل‌سازی، رنگ‌آمیزی و مجسمه‌سازی به تبحر رسید.

برطبق گفته واساری، بسیاری از آثار طراحی شده در هنرکدهی وروکیو، توسط کارآموزان و کارمندان وی انجام می‌شد، علاوه بر این موضوع، واساری از همکاری لئوناردوی جوان با استاد خود برای تکمیل اثر تعمید مسیح سخن می‌گوید. طبق گفته‌های تاریخی، عملکرد لئوناردو در این نقاشی به اندازه‌ای تاثیرگذار و عالی بوده که وروکیو قلم نقاشی خود را به زمین گذاشته و هرگز پس از آن دست به نقاشی نزد است، با این حال به نظر می‌رسد که چنین گفته‌ای، اغراقی بیش نباشد.

داوینچی علاقه فراوانی به طبیعت و اجزای آن داشت، علاقه او به طبیعت به اندازه‌ای بود که از پرندۀ فروشی، اقدام به خرید پرنده می‌کرد و سپس آن‌ها را در دامان طبیعت آزاد می‌کرد.

پس از این که لئوناردوی جوان دوره آموزشی خود را به پایان رساند، به شهر میلان رفت. در سال ۱۴۷۲ میلادی به عضویت گروه و اتحادیه داروفروشان با نام لوقا درآمد که با توجه به موفقیت‌های او در علم پزشکی و کالبدشناسی، احتمالاً این گروه نقطه آغازی برای او در زمینه شناخت اجزای درونی بدن بوده است. ۶ سال بعد، وی نخستین پیشنهاد کاری خود را از طرف شورای شهر برای نقاشی محل عبادت سان برناردو در کاخ وکیو دریافت کرد، اما بنا به دلایلی، وی از قبول این کار سر باز زد.

ورود لئوناردو داوینچی به دوران حرفه‌ای، با حادثه‌ای عجیب همراه بود. مدارک دادگاه فلورانس نشان می‌دهد که او در سال ۱۴۷۶ به جرم تمایلات جنسی خارج از عرف جامعه متهم شده‌اند، اما به نظر می‌رسد که وی از این جرم تبرئه شده است. در آن زمان جزای چنین کاری اعدام یا تبعید به مناطق دور افتاده بود. پس از این دادگاه، از داوینچی به مدت دو سال هیچگونه خبری در دست نیست و در نوشته‌های تاریخی اشاره‌ای به محل سکونت وی نشده است.

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



به عقیده بسیاری از افراد، تمایلات جنسی او حتی در اثرهای هنری وی نیز مشهود است. چنین موردی را می‌توان در تابلوهای یحیای تعمید دهنده و باکوس به وضوح نظاره کرد. گفته می‌شود که او بعدها نارضایتی خود را از دخالت در زندگی شخصی به صورت تلویحی ابراز کرده است.

در سال ۱۴۸۲ داوینچی به صلح بین لورنزو د مدیچی و لودویکو ایل مورو، دوک میلان کمک کرد. لئوناردو در طی نامه‌ای که برای لودویکو ارسال کرد، از مهارت‌های خود در کارهای هنری و مهندسی سخن گفت. به دنبال آن، داوینچی مجسمه‌ای از جنس نقره را به شکل سر یک اسب طراحی کرد.

لئوناردو فعالیت خود در میلان را تا سال ۱۴۹۹ ادامه داد. در همین حین، وی برای طرح اثری دینی درباره کودکی حضرت مسیح، از سوی کلیسا انتخاب شد. این اثر که امروزه از آن با نام های دوشیزه صخره‌ها یا بانوی صخره‌ها یاد می‌شود، به دوران کودکی حضرت مسیح و یحیای تعمید دهنده می‌پردازد. در این تابلو، شاهد حضور حضرت مسیح، مریم مقدس، یحیی و یک فرشته (فرشته اوریل) هستیم. جالب است بدانید که این اثر در دو نسخه‌ی مختلف با فاصله ۲۰ ساله طراحی شده است. نسخه اولیه که مربوط به سال‌های ۱۴۸۳ تا ۱۴۸۶ می‌شود، هم اکنون در موزه لوور نگهداری می‌شود.

با توجه به شهرت داوینچی در پنهان کردن رمز و راز در آثار خود، کلیسا سختگیری فراوانی را نسبت به آثار او انجام می‌داد. در تابلوی نخست، عیسی مسیح در حال عبادت کردن به سوی موجود نامرئی ای هست که مریم مقدس، گویی دست خود را بر سر وی گذاشته است. همچنین زنی که در سمت راست تصویر قرار دارد، انگشت خود را به گونه‌ای نگاه داشته که گردن این موجود نامرئی را قطع می‌کند. کلیسا نیز با وارد کردن چنین اشکالاتی به اثر، سفارش طراحی مجدد آن را داد.

علیرغم میل باطنی داوینچی، وی دوباره دست به قلم برد و این اثر را طبق گفته‌های کلیسا، اصلاح کرد. در تابلو دوم، علاوه بر این که دست فرشته پایین آمده، صلیبی در دستان مسیح قرار گرفته است، با این حال، داوینچی برای ابراز نارضایتی خود نسبت به اصلاحیه کلیسا، پس زمینه تصویر را تیره‌تر از اثر نخست طراحی کرد، در حقیقت او با این کار صدای اعتراض خود را به اثر هنری خویش وارد کرد.

اثر بعدی او، نقاشی مشهور شام آخر است که به واپسین شام حضرت مسیح، پیش از مصلوب شدن می‌پردازد. این اثر به سفارش کلیسا سانتا ماریا دلا گراتزیه طراحی شده است. این نقاشی با آن که تا حدی از میان رفته است و این تا حدی نتیجه کم تجربگی هنرمند در گزینش مواد کارش بوده است و با آن که بارها بخشی از آن را ترمیم کرده‌اند، از لحاظ صوری و عاطفی، گیراترین اثر او به شمار می‌رود.

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



این نقاشی، نخستین ترکیب بندی بزرگ پیکره‌ای در دوره رنسانس و تفسیر قطعی مضمون آن است. این اثر هنری نشانگر صحنه‌هایی از شام آخر روزهای پایانی عمر مسیح است آن طور که انجیل به آن اشاره کرده است. این نقاشی بر پایه کتاب یوحنا، باب ۱۳ آیه ۲۱ است آن جا که مسیح می‌گوید که یکی از ۱۲ حواری اش به وی خیانت خواهد کرد. مسیح و دوازده حواریش در اتاقی ساده و جادار، پشت میزی دراز به موازات سطح تصویر نشسته‌اند. صحنه فوق العاده نمایشی این نقاشی، با گنجاندن گروه حواریون در محیطی عبوس و آرام، تاکید بیشتری یافته است. نقاشی دیواری شام واپسین و بخشی از زندگی لئوناردو که به آفریدن آن انجامید، بر روی هم، آمیزه‌ای از تکامل هنری سده پانزدهم و نخستین بیان سبک رنسانس پیشرفتی در ایتالیای اوایل سده شانزدهم هستند. این نقاشی پر آوازه‌ترین تابلوی مذهبی به شمار می‌رود.

هم اکنون این نقاشی روی دیوار این صومعه قرار دارد و بازدید کنندگان این محل می‌توانند علاوه بر مشاهده معماری کلیسا، از اثر هنری داوینچی نیز لذت ببرند.

اما گل سرسبد نقاشی‌های داوینچی، مربوط به پرتره‌ای می‌شود که امروزه آن را با نام مونالیزا یا لبخند ژکوند می‌شناسیم. این اثر تحسین برانگیز که رمز و رازهای فراوانی را در خود جای داده، کشیدن این تابلو از سال ۱۵۰۳ میلادی آغاز شده و در سال ۱۵۱۹ به پایان رسیده است.

تابلوی مونالیزا احتمالاً پر آوازه‌ترین شبیه سازی از چهره فردی در جهان است. از سده نوزدهم یا حتی پیش از آن به بعد، این چهره رمز آمیز، بخشی از فرهنگ عامه غربی شده است. لاجوکوندا (ژوکوند) همسر زانوبی دل جوکوندوی بانکدار، که پس از بازگشت لئوناردو از میلان به فلورانس نقاشی شده، به حال نشسته در میان دو پایه یک ایوان سرپوشیده شبیه سازی شده است. این زن با نمای نیم قد و دست های روی هم نهاده و چشمان خیره شده به تماشاگر، نشان داده شده است. ابهام و راز این خنده پر آوازه، واقعاً نتیجه شیفتگی لئوناردو به سایه روشن جو و مهارت‌ش در نمایاندن آن است. شاید در سده رومانتیک پرور نوزدهم، بیش از حد درباره این خنده مرموز بحث شد، ولی کسی به علاقه سرپا علمی لئوناردو به ماهیت نور و سایه اشاره‌ای نکرد. از طرف دیگر، به احتمال زیاد خود لئوناردو نیز از تاثیر شگفت‌انگیزی که در این تابلو بر تماشاگر می‌گذارد، لذت می‌برده، این اثر یکی از تابلوهای محبوبش بود و هیچ گاه نمی‌توانست آن را از خودش جدا کند. طراحی بی نظیری که در زیر سایه گریزان حاضر است، از لحظه نمایاندن سر و دست‌ها که استثنائی فوق العاده زیبا هستند یک پیروزی بزرگ به شمار می‌رود. این

بخشی از کتاب ساخت بر از ساخت (زندگی نامه افراد موفق) اثر شهاب‌الدین دکتر شهبازیان و دکتر شهبازیان
WWW.ELMEMA.COM

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



احتمال نیز وجود دارد که نیت هنرمند، سردرگم کردن بیننده یا شیفتمن وی و مجاز ساختنش به تفسیر آزادانه این شخصیت نهفته بوده باشد.

نسخه کنونی تابلوی نقاشی مونالیزا دارای ابعاد 53×77 سانتیمتر است. نسخه‌ای که او تهیه کرده بود از نسخه فعلی، بزرگتر بود چرا که در گذر زمان دو ستون از طرفین چپ و راست این تابلو بریده شده است. به همین دلیل به هیچ وجه مشخص نیست که مونالیزا در این تابلو نشسته است. همچنین باید اشاره کرد که بسیاری از قسمت‌های این تابلو به مرور زمان خراب یا دوباره نقاشی شده است. اما با این وجود شخصیت اصلی نقاشی همچنان محفوظ مانده است.

در ۲۱ اوت ۱۹۱۱ تابلوی مونالیزا توسط یک دزد ایتالیایی دزدیده شد و به ایتالیا برده می‌شود. پس از گذشت دو سال این تابلو در زادگاه خود یعنی فلورانس دیده می‌شود و پس از انجام برخی فعالیت‌های اداری و قانونی تابلو دوباره به موزه لوور بازگردانده می‌شود.

در سال ۱۹۵۶ شخصی اقدام به پاشیدن اسید به قسمت پایینی تابلو نمود که مرمت آن سال‌ها به طول انجامید. در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی شهرهای نیویورک، توکیو و مسکو میزبان این تابلو بوده‌اند.

امروزه با کمک تکنولوژی‌های جدید و پیشرفته، امکان بزرگ نمایی چندین برابر این اثر، بدون از دست رفتن کیفیت فراهم شده است. در همین راستا، اعضای کمیته ملی میراث فرهنگی ایتالیا با استفاده از تکنولوژی یاد شده، متوجه وجود ارقام و واژگانی در چشمان مونالیزا شده‌اند که گویا اشاره به موضوعی خاص دارد.

وجود حروف «LV» در چشم راست مونالیزا، احتمالاً به نام لئوناردو داوینچی اشاره دارد. در چشم چپ نیز نمادهایی گنجانده شده، اما با توجه به این موضوع که تا کنون این حروف و ارقام رمزگشایی نشده‌اند، نمی‌توان در مورد آن‌ها با اطمینان صحبت کرد.

داوینچی واپسین سال‌های زندگی خود را در شهر مذهبی واتیکان، واقع در ایتالیا سپری کرد. پس از این که میلان توسط فرانسه به تسخیر در آمد، پادشاه فرانسه، یعنی فرانسوای اول، داوینچی پا به سن گذاشته را نزد خود فراخواند تا به او سفارش ساخت شیر مکانیکی‌ای را بدهد که توانایی گام برداشتن به سمت جلو و باز شدن قفسه سینه‌اش برای تقدیم گل را داشت. داوینچی ۴ سال آخر عمر خود را در نزدیکی پادشاه زندگی می‌کرد، در طی این سال‌ها، ملزم تنها شاگرد وفاداری بود که همواره با او زندگی می‌کرد.

بایی سفارشی کتاب به سایت علم ما می‌آمده کنید: WWW.ELMEMA.COM



سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



این هنرمند و دانشمند برجسته، در روز ۲ می سال ۱۵۱۹ در حالی که تبدیل به یکی از دوستان صمیمی پادشاه شده بود، در کلوس لوس دار فانی را وداع گفت.

بر اساس گفته واساری، علاقه پادشاه به داوینچی به اندازه‌ای بوده که هنگام مرگ، سر او را در آغوش گرفته است، با این حال به نظر می‌رسد این داستان بیش از این که به واقعیت شبیه باشد، روایتگر افسانه باب طبع فرانسویان رمانیک است.

طبق وصیت داوینچی، ۶۰ فقیر تابوت او را تا کلیسای سنت هابرت حمل کردند. بخش اعظمی از اموال داوینچی به ملزی، رفیق با وفا او واگذار شد، این در حالی است که او سالای و خدمتکارش را نیز از یاد نبرد و به هر کدام، نصف دارایی خویش را واگذار کرد.

لئوناردو داوینچی نقاشی‌های بسیار اندکی را تکمیل کرد، کمال جویی، تجربه گرایی نا آرام و کنجکاوی بلند پروازانه، سبب پراکندگی کوشش‌هایش شدند. با این حال، پرونده بزرگی از اندیشه‌هایش در طراحی‌های موجود در یادداشت‌هایش برجا مانده است و یکی از آن‌ها در سال‌های ۱۶۶۹-۱۶۶۰ در شهر مادرید کشف شد. علاقه او به علم در آخرین سال‌های زندگی اش روز به روز فزونی می‌گرفت و خودش نیز شناخت سراسر طبیعت را در مرکز علاقه‌نشانی قرار داده بود. پژوهش‌هایش در عرصه کالبد شکافی، به کشیده شدن طراحی‌های فوق العاده دقیق و زیبا انجامید که از آن میان می‌توان به طراحی مدادی جنین در رحم اشاره کرد، که علی‌رغم پاره‌ای خطاهای، چنان با واقعیت انطباق دارد که امروزه نیز می‌توان در آموزش پزشکی مورد استفاده اش قرار داد. گرچه لئوناردو نخستین دانشمند جهان امروزی نبود، مطمئناً مبتکر تصویرگری علمی، مخصوصاً در عرصه نمایش اندرون و تک تک اجزاء و اندام‌ها بوده است. درباره اهمیت این جنبه از کار لئوناردو، آروبین پانوفسکی چنین گفته است: "کالبد شکافی به عنوان یک علم بدون داشتن روشی برای حفظ مشاهدات در پرونده‌های نموداری و به صورت کامل و دقیق و سه بعدی، غیرممکن بود".

نخستین بار داوینچی بود که متوجه شد سال‌های عمر هر درخت معادل تعداد حلقه‌هایی است که در مقطع افقی تنہ آن پدید آمده است. لئوناردو اولین کسی بود که اندام‌های بدن انسان را با بررش مقطع طراحی کرد. گفته‌اند او برای درک بیشتر آناتومی بدن، اندام‌های فیگوراتیو بسیاری از بدن مردگان می‌زد. برخی از مسائلی که لئوناردو بر روی آن‌ها پژوهش انجام داد به شرح زیر می‌باشد:

سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



• مطالعه بر روی آناتومی بدن انسان اسکلت ارگان های داخلی و رگ ها. بیمارستان آن زمان به داوینچی جسد مردگان را برای کالبد شکافی می داد و او در حدود سی جسد را کالبد شکافی نمود و از بسیاری از اندام ها طرح هایی کشید. این طرح بعدها به محققین و هنرمندان کمک بسیاری برای کشیدن و شناخت بهتر بدن انسان نمود.

• مطالعه پیرامون زمین‌شناسی و بحث های آن

• مطالعه بر روی آناتومی بدن حیوانات همچون اسب ها سگ ها و خرس ها

• شناخت حالات چهره انسان

• چگونگی پرواز پرنده‌گان

• آب و هوا و پدیده های آب و هوایی

• چگونگی جاری شدن آب

• مطالعه بر روی گیاهان و ساختار آن ها

• نور، سایه، آینه ها و عدسی ها

• پرسپکتیو (ژرفانمایی)

• هندسه و اجسام جامد

داوینچی علاوه بر نقاشی به عنوان یک مهندس نیز مشهور است. او در نامه‌ای به دوک میلان اظهار داشت که قادر به تهیه و ساخت دستگاه هایی برای دفاع از شهر و همچنین محاصره شهر دشمن است. هنگامی که او به نیز گریخت، شاگردی را پیدا کرد که با کمک او توانست یک سنگر متحرک را طراحی کند. او حتی طرحی برای منحرف کردن مسیر رودخانه آمو داشت، پروژه‌ای که نیکولو ماکیاولی نیز بر روی آن کار کرد. مقالات داوینچی شامل تعداد بسیار زیادی از اختراتات عملی و قابل اجرا و غیر عملی، شامل آلات موسیقی، پمپ های هیدرولیک، توب های بخار، سپرهایی خاص و... می‌گشت.

تعداد زیادی از دست نوشته های داوینچی مربوط به طرح ها و نقشه های اختراتات او هستند. برخی از ابداعات او به شرح زیر است:

• طراحی برخی از لباس های مربوط به کارناوال ها و فستیوال ها و برخی از لباس های روزی
• ماشین آلات جنگی همچون طراحی یک تانک زره پوش، یک تیرانداز غول پیکر و دستگاه خوفانگیز که با حرکت خود پاهای سربازان را قطع می کند. البته هیچ یک از این وسائل در زمان لئوناردو ساخته نشد.

باشی از کتاب سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق) اثر شبنم موزیان و دکتر شهریار مرزبان
WWW.ELMEMA.COM



سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق)



- سدها و کانال های آب
- یک پل چوبی که قابلیت حمل داشت و می شد آن را از هم باز و دوباره سرهم کرد.
- وسایلی که با بال هایی قابلیت پرواز داشتند مانند هلی کوپتر، چتر نجات و گلایدر. چتر نجات ابداع داوینچی، و اولین طرح دستگاه پرس کار داوینچی است و در قرن بیستم ساخته شد و کار کرد.

خط معکوس یکی دیگر از اختراعات داوینچی است. او برای این که کسی نتواند نوشته هایش را بخواند، نوعی خط را اختراع کرد که بر عکس نوشته می شد و برای خواندن آن از آینه باید استفاده می شد. داوینچی جزو محدود افرادی بوده که می توانست با یک دست بنویسد و با دست دیگر نقاشی بکشد.

دیگر اختراقات او شامل مسلسل، بادسنج، ساعت، قیچی، تلمبه می شوند.

سخت تر از سخت

لئوناردو داوینچی، ویدگری های سخت تر از سخت:
مطالعه و آموختش
پر ٹلاش و سخت کوشش
هدفمند
حلاق و کنچکار
فعال و عملکرا

شبیم مدزبان و شهیدیار مدزبان

www.ELMEMA.com

بخشی از کتاب سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق) اثر شبیم مدزبان و دکتر شهریار مرزبان
www.ELMEMA.com



ویژگی های افراد سخت تر از سخت

در این بخش با توجه بررسی زندگی نامه افراد موفق، به ویژگی های پر تکرار اشاره شده است.

این بخش در نسخه چاپی موجود است.

بخشی از کتاب سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق) اثر شبنم موزبان و دکتر شهریار موزبان
برای سفارش کتاب به سایت علم مراجعه کنید:
WWW.ELMEMA.com





تمرین: داستان خودت رو بنویس!

اگر کتاب را به درستی مطالعه کرده باشید، متوجه می شوید که محدودیت ها و مسائل فعلی پیش روی شما، می تواند شما را قوی تر کند! چند سوال و تمرین برای اینکه سخت تر از سخت بشوید و مسیر حرفة ای خود را شروع کنید:

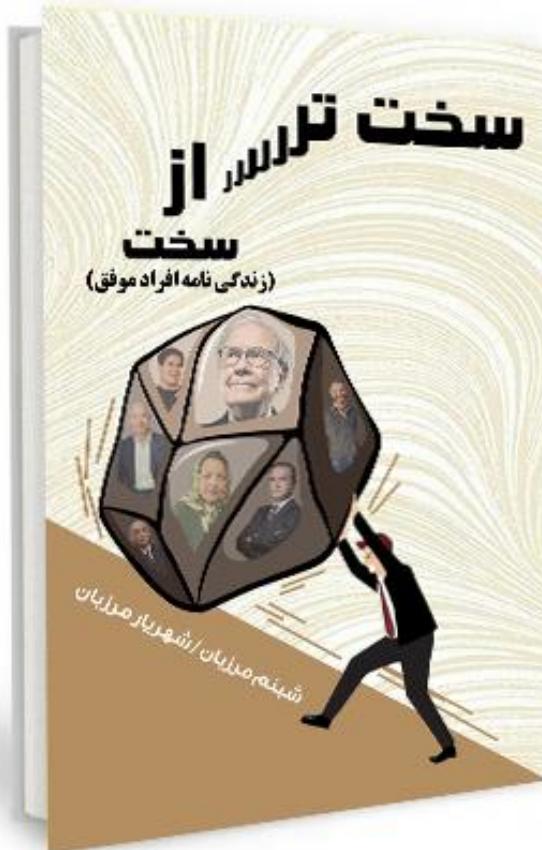
این بخش با ۱۰ سوال کلیدی در نسخه

چاپی موجود است.

اینکه زندگی سختی داشتی یا نه
باید روی هدف و مسیر اثربخش دارد...

بخشی از کتاب سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق) اثر شبنم موزبان و دکتر شهریار موزبان
برای سفارش کتاب به سایت علم ما مراجعه کنید:
WWW.ELMEMA.com





برای سفارش این کتاب از راه های ارتباطی زیر استفاده کنید:

راه های ارتباطی با ما

www.ELMEMA.com

وب سایت:

ELME_MA@yahoo.com

ایمیل:

[instagram.com/ELME.MA/](https://www.instagram.com/ELME.MA/)

ایnstagram:

۰۹۱۶ ۴۰۵ ۲۳۷۳

شماره واتس اپ:

بخشی از کتاب سخت تر از سخت (زندگی نامه افراد موفق) اثر شبنم مرزبان و دکتر شهریار مرزبان

www.ELMEMA.com

برای سفارش کتاب به سایت علم ما مراجعه کنید:





www.ELMEMA.com

تو نمیدانی چقدر قوی هستی
تا زمانی که قوی بودن تنها انتخاب تو باشد.
(باب مارلی)

توجه: این کتاب شامل هدایای آموزشی آنلайн می شود!

برای اطلاعات بیشتر به سایت علم ماراجعه کنید یا در واتس اپ به شماره ۰۹۱۶ ۴۰۵ ۲۳۷۷ پیام دهید.

